

نگاهی به

# زندگی و آثار برتراند راسل

منطقدان و فیلسوف انگلیسی



*Bertrand Russell*

(1872 – 1970)

English Logician  
and  
Philosopher

گردآوری و نگارش :

امیر کشفی

## فهرست مطالب

۳	مقدمه
۴	فصل اول : زندگینامه
۲۴	فصل دوم : شرح مختصری از فلسفهٔ اسل
۳۳	فصل سوم : کتابشناسی
۳۹	فصل چهارم : منتخب آثار

مقرمه

کتاب حاضر نگاهی کوتاه است بر پاره ای از آثار و زوایای مهم زندگی برتراند راسل ، فیلسوفی آزاد از قید و بندهای دینی و مابعدالطبیعی و شیفته آرمان آزادی انسان که آثار مردم پسندش بیشتر یادآور فیلسوفان عصر روشنگری فرانسه است .

مطالب این کتاب بر مبنای آثار وی و منابع متقن و مبتنی بر اقتصار است . که به منظور آشنایی و شناخت بیشتر این فیلسوف بشر دوست و تنویر افکار عمومی تهیه شده و هیچگونه منفعت مالی در این راه مد نظر نمی باشد . و این اندک هدیه تقدیم می شود به :

**شما خواننده گرامی**

امید است به این نوشتار با دیده تمقیق بنگرید و با مهر و بزرگواری خود ، اشتباهات و هرگونه توصیه یا انتقادی به آن را از طریق آدرس ایمیل زیر با نگارنده در میان بگذارید .

امیر کشفی

بهار ۱۳۸۸

E-mail :

[a\\_drop\\_of\\_rain\\_50@yahoo.com](mailto:a_drop_of_rain_50@yahoo.com)

*The Biography of Bertrand Russell*

پدر «برتراند (آرتور ویلیام) راسل»<sup>۱</sup>، «ویسکنت امبرلی»<sup>۲</sup> مردی روشنفکر و بی دین بود که پسر خود را از میراث سنگین الهیات مغرب زمین پر نکرد. «لرد امبرلی»، فرزند نخست وزیر معروف و پیشین انگلستان «لرد جان راسل» و شاگرد و دوست «جان استوارت میل»<sup>۳</sup> بود که در کیمبریج تحصیل کرده و کتابی بنام «تحلیل در عقیده دینی»<sup>۴</sup> نگاشته بود. مادر «برتراند راسل»، «کاترین استنلی»<sup>۵</sup> از اشراف زادگان و زنی مبارز بود که در راه بدست آوردن حق رأی زنان سعی فراوان کرد. والدین «برتراند» از «جان استوارت میل» اعتقاد به تنظیم خانواده و حق رأی برای زنان را آموخته بودند و پدرش به سبب دفاع از موضوع تنظیم خانواده کرسی خود را در مجلس از دست داده بود. خانواده «راسل» یکی از کهن ترین و مشهورترین خانواده های انگلستان و جهان است که در طی چند نسل رجال سیاسی بزرگی به بریتانیا داده است. «برتراند راسل» در هیجدهم ماه مه سال ۱۸۷۲، در دوره ویکتوریا، دورانی که از اشرافی ترین دوره های حیات کشور انگلستان است، در این خانواده اصیل و با نفوذ بدنیا آمد.

او دو ساله بود که برای همیشه از مهر مادری محروم شد. پدرش نیز اندکی پس از مادر و خواهرش در اثر بیماری درگذشت. لرد امبرلی برای اینکه فرزندانش را از شر تربیت دینی مصون بدارد معلم سرخانه و بی دینی<sup>۶</sup> را بعنوان قیم دو پسرش برگزید ولی با دست اندازی مقامات قضایی و در پس قیمیت دادگستری سرپرستی «برتراند» و برادرش «فرانک»<sup>۷</sup> به پدربزرگ و مادربزرگش داده شد. هنگامی که «برتراند» شش ساله بود، پدربزرگش نیز درگذشت و مادربزرگش<sup>۸</sup> ادامه تربیت او را به عهده گرفت. این زن در خانه ای در «پمبروک لاج» که ملکه ویکتوریا به پاس خدماتهای شوهرش به او بخشیده بود زندگی میکرد. مادربزرگ «برتراند راسل» به زبانهای فرانسوی، آلمانی و ایتالیایی تسلط داشت. در سیاست دارای افکار آزاد منشانه و در تمامی موضوعات اخلاق فوق العاده سختگیر بود.

محیط کوچک این خانواده بسیار مذهبی، اشرافی، محدود و خشک بود. «برتراند» زبانهای آلمانی و فرانسه را از مادربزرگ خود آموخت. در محیطی که او پرورش می یافت کودک دیگری نبود و کودکان دیگر نیز به ندرت برای بازی بدانجا می آمدند.

<sup>۱</sup> - Bertrand Arthur William Russell

<sup>۲</sup> - John Russell, Viscount Amberley (1842 - 1876)

<sup>۳</sup> - John Stuart Mill (1806 - 1873) - فیلسوف و اقتصاددان انگلیسی، از طرفداران و شارحان فلسفه سودگرایی

<sup>۴</sup> - Analysis of Religious Belief

<sup>۵</sup> - Katherine Louisa Stanley (1844 - 1874)

<sup>۶</sup> - Cobden Sanderson

<sup>۷</sup> - John Francis "Frank" Stanley Russell, 2nd Earl Russell (1865 - 1931)

<sup>۸</sup> - Lady Frances Elliot

با این وجود راسل دربارهٔ کودکیش می گوید :

« در دوران کودکی از خوشی و تفریح زندگی بهره مند بودم ، شادمانه و روبراه [...] . از زبانهای لاتینی و یونانی بیزار بودم و ریاضیات را بیش از هر درسی و بعد از آن تاریخ را دوست داشتم . »<sup>۹</sup>

«برتراند» در ۱۱ سالگی از برادرش هندسه آموخت و هوش و استعداد او جلب نظر کرد ، اما مادر بزرگش در این دوران او را به آموزشگاه نفرستاد . او در خانه از معلمان سرخانهٔ خود درس می‌گرفت ، گرچه معلمان سرخانه بیش از ۳ ماه دوام نمی آوردند ! هنگامی که به سن ۱۶ سالگی رسید ، برای اینکه بتواند وارد دانشگاه «کیمبریج»<sup>۱۰</sup> شود او را به آموزشگاهی فرستادند . او یک سال و نیم در کلاسهای آمادگی آن آموزشگاه تحصیل کرد . با اینکه از پدرش ارث کافی به او رسیده بود و ممکن بود به خرج خود وارد دانشگاه شود ، مادر بزرگش اصرار داشت که با توفیق یافتن در آزمون ، بورس تحصیلی بدست آورد .

یکی از معلمانی که برگه های امتحانی دانشگاه کیمبریج را تصحیح میکرد ، همکار بعدی راسل «وایتهد»<sup>۱۱</sup> بود. هنگامی که راسل در سال ۱۸۹۰ ، با موفقیت در آزمون ، وارد «کالج ترینیتی»<sup>۱۲</sup> شد ، وایتهد شاگردان کلاسهای بالاتر را ترغیب میکرد که راسل را بشناسند و با او آشنا شوند .

محیط خانوادگی راسل ، بطوریکه گفته شد ، محدود بود و او دوران نوجوانی را در تنهایی بسر برد و در نتیجه جوانی بسیار کم رو بار آمد که هرگز خود را در میان همسالان ندیده بود . او در این باره گفته است :

« سالهای نوجوانی من سالهای تنهایی و نامرادی بود ، [...] به خودکشی می اندیشیدم ولی این کار را نکردم چون میخواستم بیشتر ریاضی یاد بگیرم ، [...] علائق من بین مسائل جنسی ، دین و ریاضیات تقسیم شده بود. [...] ریاضیات علاقهٔ اصلی من و سرچشمهٔ عمدهٔ شادمانیم بود . »<sup>۱۳</sup>

در دانشگاه ، راسل برای نخستین بار فرصت یافت که با همسالانش معاشرت کند ، با آنان از در گفتگو و مباحثه درآید و عقاید و آراییی را که سالها در خود پرورانده بود ولی فرصت نیافته بود با کسی در میان گذارد ، آشکارا به آنان بگوید . و می گوید :

« در ایامی که دانشجو بودم ، بسیاری از هم‌دوره هایم از من باهوشتر بودند ، اما من از همه جلو افتادم برای اینکه آنها خونسرد و بی اعتنا بودند و من شور و حرارت داشتم و مناقشه برایم به منزلهٔ غذای روح بود ، کما اینکه هنوز هم از مخالفت شاداب میشوم . »<sup>۱۴</sup>

در آن دوران ، یعنی اواخر قرن نوزدهم ، در دانشگاه کیمبریج جوانانی به تحصیل دانش مشغول بودند که بعدها هر یک در کار خود سخت نام آور شدند ، «مور»<sup>۱۵</sup> فیلسوف مشهور ، «کینز»<sup>۱۶</sup> دانشمند اقتصاد و

<sup>۹</sup> - زندگینامهٔ برتراند راسل بقلم خودش - ترجمهٔ احمد بیرشک

<sup>۱۰</sup> - Cambridge

<sup>۱۱</sup> - Alfred North Whitehead (1861 - 1947) - ریاضیدان و فیلسوف انگلیسی

<sup>۱۲</sup> - Trinity College

<sup>۱۳</sup> - کتاب پیشین

<sup>۱۴</sup> - فیلسوفان و مورخان ، ود مهتا - ترجمهٔ عزت الله فولادوند ، صفحهٔ ۵۴

«ترولیان»<sup>۱۷</sup> مورخ صاحب نظر، در آن زمان در کیمبریج از دوستان راسل بودند. برخی ادعا کرده اند که دانشگاه کیمبریج هرگز، چه پس از آن دوران و چه پیش از آن، چنین گروه کارآمدی از دانشجویان نداشته است. این گروه در بارور ساختن اندیشه راسل مؤثر بودند. او در این باره گفته است:

« اهمیت کیمبریج در زندگی من از این بابت بود که برایم دوستانی فراهم آورد و به من در مباحث فکری آزمودگی بخشید، اما از حیث آموزش واقعی علمی اهمیتی نداشت. »<sup>۱۸</sup>

راسل سه سال اول دانشگاه را به خواندن ریاضیات گذراند و سال آخر را به مطالعه فلسفه پرداخت. در جهان فلسفه به تأثیر معلمان خود، بخصوص «مک تگرت»<sup>۱۹</sup> پیرو فلسفه «هگل»<sup>۲۰</sup> شد. ولی پس از اینکه منطقی او را به دقت خواند فلسفه و افکار هگل را به زباله دان فلسفه ریخت. چنانکه می گوید:

« مور اولین کسی بود که هگل را کنار گذاشت. من هم به او تاسی کردم. ریاضیات مرا به طرف منطق سوق داد و منطق مرا از هگل دور کرد. همین که هگل را به محک موازین دقیق منطق زدیم، دیدیم حرفهایش کودکانه و بی ربط است. »<sup>۲۱</sup>

راسل پس از آنکه از دانشگاه بیرون آمد، به پیشنهاد سفیر انگلستان در فرانسه، که از دوستان خانوادگی آنها بود، برای مدتی کوتاه وابسته فرهنگی بریتانیا در فرانسه بود. با اینکه اشتغال به کارهای سیاسی در خانواده او سنت شده بود و از او انتظار میرفت که در این رشته فعالیت کند، اما پس از تجربه در پاریس، کار سیاسی او را مطبوع نیامد، بدین سبب به انگلستان بازگشت. در این زمان، یعنی دسامبر ۱۸۹۴ علیرغم میل بستگانش با آلیس<sup>۲۲</sup> ازدواج کرد.

راسل سال بعد را در برلین به مطالعه اقتصاد گذراند و در همین سال نخستین رساله ریاضی خود را بنام «تحقیقی درباره بنیادهای هندسه»<sup>۲۳</sup> نوشت که در واقع رساله مربوط به بورس تحصیلی اش بود، و دو سال بعد به چاپ رسید. راسل درباره اولین اثر خود گفته است:

« در نظر خودم کانت مآب جلوه کرد [...] و اولین اثر فلسفی من به چالشگری نسبت به سنت رایج زمان نپرداخته بود. و این کتاب بسیار مورد پسند واقع شد. »<sup>۲۴</sup>

<sup>۱۵</sup> - Moore

<sup>۱۶</sup> - Keynes

<sup>۱۷</sup> - Trevelyan

<sup>۱۸</sup> - زندگینامه برتراند راسل بقلم خودش - ترجمه احمد بیرشک

<sup>۱۹</sup> - Mac Taggart

<sup>۲۰</sup> - Georg Wilhelm Friedrich Hegel - گئورگ ویلهلم فردریش هگل، فیلسوفی آلمانی (۱۷۷۰-۱۸۳۱). فلسفه هگل بسیار مشکل است و شارحان و مفسران درباره تعبیر واقعی آن اختلاف دارند.

<sup>۲۱</sup> - فیلسوفان و مورخان، ود مهتا - ترجمه عزت الله فولادوند، صفحه ۵۱

<sup>۲۲</sup> - Alys Pearsall Smith

<sup>۲۳</sup> - An Essay on the Foundations of Geometry

<sup>۲۴</sup> - زندگینامه برتراند راسل بقلم خودش - ترجمه احمد بیرشک

او پس از بازگشت از آلمان در سال ۱۸۹۶ کتاب «سوسیال دموکراسی آلمان»<sup>۲۵</sup> را منتشر کرد. این کتاب مجموعه سخنرانی‌هایی بود که در آموزشگاه مشهور اقتصاد لندن<sup>۲۶</sup> ایراد کرده بود. بعدها به وسیله برادرش با جمعیت «فابین»<sup>۲۷</sup> آشنا شد و در ضمن سخنرانی آنچه را در آلمان دیده و آموخته بود برای این جمعیت نیز بیان کرد.

در سال ۱۸۹۹، بر اثر غیبت «مک تگرت»، دانشگاه کمبریج به راسل پیشنهاد کرد که درباره فلسفه «لایبنیتس»<sup>۲۸</sup> به دانشجویان درس بدهد. کتاب او بنام «شرح انتقادی فلسفه لایبنیتس»<sup>۲۹</sup> ثمره این دوران است. او در این کتاب میگوید که مابعدالطبیعه لایبنیتس تا حدی انعکاس مطالعات منطقی او و تا حدودی آموزه مردم پسند یا عوام فهم است که نظر به موعظه و ارشاد بیان شده و با معتقدات واقعی فیلسوف ناسازگار است. در واقع لایبنیتس آرزو داشت که درباره اش خوب فکر کنند به همین خاطر فقط کارهای درجه دومش را منتشر کرد و بهترین کارهای او بصورت نسخ خطی محفوظ مانده است. راسل درباره فلسفه لایبنیتس نظرهای تازه ای داد که پس از کشف نوشته های جدیدی از این فیلسوف، درستی آنها تأیید شد.

در آغاز سال ۱۹۰۰، راسل برای شرکت درکنگره بین المللی فلسفه (وابسته به نمایشگاه سالیانه) به پاریس رفت و در آنجا با یکی از ریاضیدان های ایتالیایی به نام «جوزپه پئانو»<sup>۳۰</sup> آشنا شد. این آشنایی در کار علمی او بسیار مؤثر افتاد. در این زمان نوشتن «اصول ریاضیات»<sup>۳۱</sup> را آغاز کرد و در حینی که مشغول کار بر روی کتاب بود «پارادوکس راسل»<sup>۳۲</sup> را کشف کرد. در این اثر راسل در پی مسئله مبانی ریاضیات بود و در آنجا عدد را بر مبنای مجموعه ها تعریف میکرد. او نظر داد که ریاضیات و منطق، در اصل یکی هستند و بر آن بود که در جلد اول این اثر که در سال ۱۹۰۳ به چاپ رسید با زبان ساده مسئله را مورد بحث قرار دهد و سپس در جلد دوم کتاب که هرگز نوشته نشد با علائم و نشانه های ریاضی، نظرهای خود را به اثبات رساند.

راسل چندی بعد با استاد و دوست خود وایتهد به فکر همکاری افتاد. نتیجه این همکاری نوشتن کتاب معروف «مبانی ریاضی»<sup>۳۳</sup> است. این کتاب که در سه مجلد است و جلد اول آن در سال ۱۹۱۰ چاپ شده است، کوششی است در استنتاج ریاضیات از منطق - اینکه تعریف مفاهیم حساب صرفاً در چارچوب منطق است و دوم آنکه حساب از مقدمات صرفاً منطقی قابل استنتاج است. مؤلفان در این اثر نشان داده بودند که ریاضیات محض قابل تحویل به منطق است، به این معنی که می توان ثابت کرد که ریاضیات از مقدمات

<sup>۲۵</sup> - German Social Democracy

<sup>۲۶</sup> - London School of Economics

<sup>۲۷</sup> - Fabian Society - متشکل از روشنفکرانی که حزب کارگر انگلستان را از لحاظ نظری، رهبری می کنند.

<sup>۲۸</sup> - Leibniz (1646 - 1716) - فیلسوف و ریاضیدان آلمانی

<sup>۲۹</sup> - A Critical Exposition of the Philosophy of Leibniz

<sup>۳۰</sup> - Giuseppe Peano

<sup>۳۱</sup> - Principles of Mathematics

<sup>۳۲</sup> - Russell's paradox - از مهمترین پارادوکس های نظریه مجموعه ها که در سال ۱۹۰۱ معرفی شد و نشان میدهد که نظریه طبیعی مجموعه های فرگه که بر پایه کارهای جرج کانتور (بنیان گذار نظریه مجموعه ها) بود دارای تناقض هایی در درون خودش است.

<sup>۳۳</sup> - Principia Mathematica

منطقی محض بر می آید و فقط مفاهیمی را بکار می برد که قابل تعریف به زبان منطقی اند. یکی از جالب نظرترین اموری که راسل در ضمن پژوهش در مبادی منطقی ریاضیات کشف کرد این بود که بعضی گزاره ها دارای این خاصیت عجیبند که تنها به شرطی راستند که دروغ باشند و دروغند فقط به شرطی که راست باشند!، بعلاوه او متوجه شد چنین گزاره هایی که به خودی خود پوچ به نظر میرسند، از ذات ریاضیات جدایی ناپذیرند و چاره ای که برای رفع این مشکل اندیشید این بود که بالاتر از فرق بین راست و دروغ، به فرق دیگری قائل شد، یعنی تفکیک قضایای بی معنا و ذی معنا. درباره این کتاب بسیار سخن گفته اند که در اینجا مجال یاد کردن از همه آنها نیست. «کواین»<sup>۳۴</sup> استاد فلسفه دانشگاه هاروارد که خود یکی از متخصصان منطق ریاضی است این کتاب را عظیم ترین محصول اندیشه بشری خوانده است. راسل خود گفته است بیش از ۶ نفر را نمی شناسد که همه این کتاب را خوانده باشند، در برابر این سخن «شروودینگر»<sup>۳۵</sup> فیزیکدان اتریشی گفته است که راسل و وایتهد نیز تمامی کتابشان را نخوانده اند! عظمت و عمق کار راسل (و وایتهد) در این اثر به اندازه ای است که مطالعه و کاوش درباره قسمتهای مختلف این کتاب در دانشگاههای بزرگ جهان سالها ادامه داشت. پس از پایان کار این کتاب، راسل مدتی از کار سنگین و دقیق ریاضی گریزان شد، چراکه نوشتن این کتاب تا اندازه ای فکر او را خسته کرده بود و بعد از آن کمتر از گذشته توانایی سر و کله زدن با مجردات دشوار را داشت.

راسل ضمن اشتغال به این کار علمی در فعالیتهای سیاسی هم شرکت می جست. او دو بار در سالهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۰ در انتخابات شرکت ولی هر دو بار شکست خورد، در این زمان راسل به حزب آزادخواه عقیده داشت و از طرف این حزب نامزد کرسی مجلس عوام شده بود. او همچنین از کارهای علمی دیگر نیز غافل نماند، از جمله در انتقاد از فلسفه «برگسون»<sup>۳۶</sup> سخنرانی در جمعیت فلسفی کیمبریج ایراد کرد که بسیار مورد توجه قرار گرفت.

در سال ۱۹۱۰ او برای تدریس منطق و اصول ریاضیات به دانشگاه کیمبریج دعوت شد. در این دوران کینز دانشمند مشهور اقتصاد و مور فیلسوف معروف، که از دوستان زمان تحصیل راسل بودند، نیز در دانشگاه کیمبریج تدریس میکردند. در همین زمان بود که جوانی اتریشی به نام «ویتگنشتاین»<sup>۳۷</sup> که برای تحصیل در رشته مهندسی هواپیما به انگلستان آمده بود شیفته مبانی ریاضیات شد و برای تحصیل در این رشته به کیمبریج آمد و با راسل به کار پرداخت. راسل درباره «ویتگنشتاین» گفته است:

« شاید وی کاملترین نمونه ای باشد که در عمرم از نبوغ به مفهوم سنتی آن شناخته ام - با علاقه، عمیق، پرکار، و مسلط. »<sup>۳۸</sup>

<sup>۳۴</sup> - Quine

<sup>۳۵</sup> - Schrodinger

<sup>۳۶</sup> - Henri Bergson - فیلسوف فرانسوی، برنده جایزه نوبل ادبی ۱۹۲۷

<sup>۳۷</sup> - Ludwig (Josef Johann) Wittgenstein (1889 - 1951) - فیلسوف اتریشی

<sup>۳۸</sup> - زندگینامه برتراند راسل بقلم خودش - ترجمه احمد بیرشک، صفحه ۵۱۶



و در خاطره ای می گوید :

« ویتگنشتاین بعد از اینکه ۵ ترم شاگرد من بود ، روزی پیش من آمد و گفت : جناب استاد ، لطفاً بفرمایید من آدم نادانی هستم یا خردمند ؟ ، گفتم : برای چه می خواهی بدانی ؟ ، جواب داد : اگر نادان باشم ، میروم هوانورد می‌شوم ، اما اگر خردمند باشم ، فیلسوف می‌شوم ، به او گفتم موضوعی برایت تعیین میکنم ، در تعطیلات تحقیقی راجع به آن انجام بده تا بگویم . وقتی برگشت ، اولین جمله نوشته اش را خواندم و گفتم : ویتگنشتاین ، بدان که فیلسوف می‌شوی . کافی بود فقط همان یک جمله را بخوانم تا به این نتیجه برسم . »<sup>۳۹</sup>

ویتگنشتاین سرانجام به کرسی استادی فلسفه دانشگاه کیمبریج رسید و بی گمان یکی از بزرگترین فیلسوفان قرن بیستم به شمار میرود . راسل در مورد زیباترین گفته ای که از «مور» بیاد دارد چنین گفته است :

« روزی از او [مور] پرسیدم بهترین شاگردش کیست ؟ ، جواب داد : ویتگنشتاین ، پرسیدم چرا ؟ ، جواب داد : برای اینکه ، برتراند عزیز ، او تنها شاگرد من است که همیشه متحیر به نظر میرسد . »<sup>۴۰</sup>

راسل در سال ۱۹۱۲ کتاب ساده ای بنام «مسائل فلسفه»<sup>۴۱</sup> نوشت که هنوز هم عده ای آنرا تقریری از چکیده فلسفه راسل میدانند . در این کتاب مسائل مهم فلسفه مطرح گردیده و به زبانی ساده به آنها پاسخ گفته شده است . او در این کتاب ، کلیات را بعنوان سازه های مفهومی واقعیت پذیرفته بود و بر آن بود که آنها بقا یا هستی دارند و هستی را نقطه مقابل وجود ، و این یک را بی زمان میدانست . باید دانست که راسل بعدها بسیاری از عقاید آن زمان خود را اصلاح کرد و تنها به بعضی از آنها معتقد ماند .

در بهار ۱۹۱۴ راسل برای سخنرانیهای معروف به «لوئل»<sup>۴۲</sup> در باستن مطالبی را آماده کرده بود . این سخنرانیها که برای دانشگاه هاروارد تهیه شده بود به اندازه ای مورد توجه قرار گرفت که مردم برای شنیدن آن ، بیرون از محل سخنرانی بر سرپا می ایستادند و بعدها زیر عنوان «علم ما به عالم خارج»<sup>۴۳</sup> به چاپ رسید . او در این کتاب اعیان فیزیکی عرفی و علمی را همچون ساخته های منطقی حاصل از داده های حسی بالفعل ، محسوسات یا داده های حسی ممکن که بر وفق آنها تعریف میشود ، تصویر میکند . بعدها راسل اذعان کرد که در نگارش این کتاب از یادداشتهایی که وایتهد درباره این موضوع تهیه کرده بود سود جسته و در واقع افکاری را که او القا کرده بود با تصریح این امر در آن کتاب آورده است ، که البته این کار موجب ناراحتی وایتهد شده و همین مسئله به همکاری آن دو پایان بخشید .

<sup>۳۹</sup> - فیلسوفان و مورخان ، ود مهتا - ترجمه عزت الله فولادوند ، صفحه ۵۲

<sup>۴۰</sup> - کتاب پیشین ، صفحه ۵۱

<sup>۴۱</sup> - Problems of Philosophy

<sup>۴۲</sup> - Lowell

<sup>۴۳</sup> - Our Knowledge of the External world

جز اینها، او برای عده ای از دانشجویان هاروارد که دعوت دوستانه آنان را برای تدریس پذیرفته بود، منطق ریاضی درس میگفت. یکی از این شاگردان «تی. اس. الیوت»<sup>۴۴</sup> بود. راسل از نخستین کسانی است که نبوغ الیوت را شناخت و در معرفی او به مجلات و ناشران کوشید. دوستی این دو نفر سالها دوام داشت.

با شروع جنگ جهانی اول که اثر بسیار بدی در روح راسل گذاشت، او تمام وقت و نیروی خود را در چند سال جنگ وقف امور صلح جویانه و مخالفت با جنگ کرد. او در این راه از بسیاری از دوستان پیشین خود از جمله وایتهد که در جنگ اول با موضع صلح جویانه مخالف بود، برید و به مسلک دوستان صلح جو پیوست. بر سر این کار اعضای کالج ترینیتی و دانشگاه کیمبریج و حتی اعضای دولت نیز با او ناسازگار شدند. در این هنگام جمعیت «ضد نظام اجباری» اعلامیه ای در مخالفت با جنگ پخش کرد. شش نفر از پخش کنندگان این اعلامیه گرفتار و زندانی شدند. راسل نامه ای به «روزنامه تایمز»<sup>۴۵</sup> نوشت و خود را نویسنده اعلامیه معرفی کرد و نوشت که اگر گناهکاری وجود داشته باشد، اوست نه دیگران. در نتیجه او را در دادگاه کشاندند و به گناه ایجاد اختلال در نیروهای مسلح کشور به پرداخت یکصد لیره جریمه محکوم کردند. به دنبال این محکومیت هیئت معلمان کالج ترینیتی، راسل را از شغل خود برکنار کردند. او که خود را بی گناه میدانست از پرداختن جریمه امتناع کرد و به حکم قانون اثاثیه اش در کیمبریج مصادره و برای تأمین جریمه به حراج گذاشته شد. گرچه دوستان مهربان آنها را خریدند و به راسل پس دادند ولی آنچه در این میان بر راسل گران آمد اخراجش از کالج قدیمیش بود.

با این وجود راسل به تبلیغات خود بر ضد جنگ ادامه داد و زمینه سخنرانیهایی را تهیه دید که بعدها زیر عنوان «اصول نوسازی جامعه»<sup>۴۶</sup> به چاپ رسید. «استراچی»<sup>۴۷</sup> نویسنده مشهور، پس از شنیدن یکی از سخنرانیهای راسل می نویسد:

« به هیچ چیز ابقاء نمی کند، دولتها، ادیان، قوانین، مالکیت و حتی جوانمردی، همه را خراب میکند و فرو میریزد، این فروریختن چه زیباست! [...] سپس اندیشه های وسیعی برای دوباره ساختن این بناها مطرح میکند [...] گمان ندارم که مرد دیگری چنین مهیب و بزرگ امروزه در جهان یافت شود! »

«اصول نوسازی جامعه» را در امریکا بدون رضایت نویسنده «چرا آدمیان می جنگند» نام نهادند. راسل درباره این کتاب گفته است:

« در آن فلسفه ای درباره سیاست مبتنی بر این فکر عرضه کرده بودم که در قالبریزی زندگی آدمیان انگیزش ناگهانی، از قصد آگاهانه، مؤثرتر است. انگیزه ها را به ۲ گروه تقسیم کرده بودم: ملکی و خلاق. و بهترین زندگی را آن دانسته بودم که بر روی انگیزه های خلاق بنا شده باشد. بعنوان نمونه تجلیات انگیزه ملکی:

<sup>۴۴</sup> - Thomas Stearns Eliot (1888 – 1965) - شاعر، نمایشنامه نویس و منتقد امریکایی که در ۱۹۲۷ به تابعیت انگلستان

در آمد، برنده جایزه نوبل ادبی ۱۹۴۸.

<sup>۴۵</sup> - The Times newspaper

<sup>۴۶</sup> - Principles of Social Reconstruction

<sup>۴۷</sup> - Lytton Strachey

دولت و جنگ و فقر، و برای نمونه انگیزه های خلاق: آموزش و پرورش و ازدواج و دین. اعتقاد راسخ داشته که آزاد ساختن نیروهای خلاق باید اصل هر اصلاح باشد.<sup>۴۸</sup>

در بخشی از این کتاب می خوانیم:

« به هر اجتماعی، در هر شکلی که باشد، نفعی از مالکیت فردی اراضی حاصل نمی شود، اگر مردم عقل داشتند فرمان صادر میکردند که از همین فردا مالکیت ملغی خواهد بود و به مالکان در عوض فقط مبلغ مختصری برای کفایت معیشت مختصر داده خواهد شد.<sup>۴۹</sup>»

«اصول نوسازی جامعه» نخستین کتاب راسل است که برای همگان نگاشته شده و قدرت او را در نوشتن مطالبی که خارج از فن خاص فیلسوف است، آنهم به زبان ساده و همه فهم، نشان میدهد. با چاپ این کتاب همکاری او با ناشر بعدی آثارش «آنوین»<sup>۵۰</sup> آغاز شد.

در سال ۱۹۱۶ دانشگاه کیمبریج نیز راسل را اخراج کرد و او بکلی بیکار ماند و درصدد یافتن کاری برآمد. ویل دورانت در این باره می نویسد:

« هنگامی که دانشگاه کیمبریج او را به علت صلح دوستی از درس معاف کرد، جهان را دانشگاه خود ساخت و مانند سوفسطاییان (به معنی کهن و نجیبانه این کلمه) به سیاحت پرداخت.»

در پی اخراج از کیمبریج، دانشگاه هاروارد به او پیشنهاد کرد که در آنجا تدریس کند ولی وزارت خارجه بریتانیا با دادن گذرنامه به دانشمند صلح دوست موافقت نکرد. راسل بر آن شد که از راه سخنرانیهای عمومی معاش خود را تأمین کند و یکرشته سخنرانی زیر عنوان «اصول فلسفی سیاست»<sup>۵۱</sup> آماده کرد، اما وزارت جنگ اجازه سخنرانی در شهرهای ساحلی انگلستان را به او نداد و راسل تنها حق داشت در شهرهایی که از ساحل دورند مجلس سخنرانی ترتیب دهد.

در این زمان واقعه ای که منجر به زندانی شدن راسل گردید نوشتن مقاله هفته در مجله هفتگی «تربیونال»<sup>۵۲</sup> ناشر رسمی افکار جمعیت ضد نظام اجباری بود. او همیشه برای این مجله (چه با امضاء و چه بی امضاء) مقاله می نوشت، اما این بار به سربازان امریکایی مقیم اروپا سخت تاخت. این مقاله در آغاز سال ۱۹۱۸ نشر یافت و دوباره کار نویسنده به پلیس و دادگاه افتاد. راسل در جریان دادرسی دفاع خود را شخصاً به عهده گرفت و به نوشتن آن مقاله اعتراف کرد و در دادگاه نخستین به ۶ ماه حبس محکوم شد. در پژوهش نیز حکم تأیید شد و راسل سرانجام به زندان افتاد. با این وجود راسل زندان را مطبوع یافت!

<sup>۴۸</sup> - زندگینامه برتراند راسل بقلم خودش - ترجمه احمد بیرشک، صفحه ۳۷۸

<sup>۴۹</sup> - به نقل از تاریخ فلسفه ویل دورانت - ترجمه عباس زریاب خویی، جلد دوم، فصل دهم

<sup>۵۰</sup> - Unwin

<sup>۵۱</sup> - Philosophical Principles of Politics

<sup>۵۲</sup> - Tribunal

چنانکه در نامه های زندان نوشته است :

« [...] از چشم انداز زندان زیاد هم بدم نمی آید ، مشروط بر آنکه کتاب فراوان برای خواندن در دسترس داشته باشم . گمان میکنم که آزاد بودن از قید مسئولیت موجب آرامش باشد . »<sup>۵۳</sup>

و در نامه ای به برادرش می نویسد :

« زندگی در اینجا نامطبوع نیست جز از این بابت که آدمی دوستانش را نمی بیند . [...] وقتم به نحوی بسیار ثمربخش صرف میشود . در روزهای عادی ۴ ساعت مطالب فلسفی می نویسم ، ۴ ساعت مطالب فلسفی میخوانم و ۴ ساعت هم به خواندن چیزهای کلی میپردازم ، [...] از این احساس که وقتم ثمر بخش است لذت میبرم . »<sup>۵۴</sup>

راسل دوران زندان خود را با مطالعه و نوشتن به آرامی گذراند . در همین زمان قانون خدمت وظیفه تغییر یافته و حد نصاب سن کسانی که باید به خدمت اعزام شوند بالا رفته بود و قانون تازه شامل راسل نیز میشد ، ولی دولت با تمامی تلاشها نتوانست راسل را بیابد چون یادش رفته بود که خودش قبلاً او را به زندان افکنده بود ! البته معلمان از این قانون مستثنی بودند و این تنها راه فرار برای او بود .

راسل کتاب مشهور «مقدمه ای بر فلسفه ریاضی»<sup>۵۵</sup> که تقریباً تحریری بود از کتاب «اصول ریاضیات» به زبان ساده و همچنین «انتقادی بر فلسفه دیویی» را در زندان نوشت . رئیس زندان طبق قانون مجبور بود که نسخه خطی این آثار را بخواند ، ولی چون از آنها چیزی در نمی یافت ! قبول کرد اگر راسل قول بدهد که در آنها نکته زیان آوری نباشد ، از فرستادن این نوشته ها به خارج از زندان جلوگیری نکند .

او هنگامی که در سپتامبر ۱۹۱۸ از زندان آزاد شد به خزیدن در محیط فلسفی پرداخت . در همان سال ، در یک سلسله سخنرانی ، یکی از بیاد ماندنی ترین جنبه های فلسفه اش ، یعنی «اتمیسیم منطقی» را به دنیا اعلام کرد . محور این سخنرانیها بی اعتمادی به گفتار عادی بود . راسل استدلال میکرد که باید از زبان عادی (و خطاهای دستوری مصیبت بار فلاسفه گذشته - یعنی همان «است» ها) که به تصورات گمراه کننده منتهی میشود ، دوری جست و زبانی از روی یک الگوی ماشینی ساخت که با ساخت منطقی عالم مطابقت داشته باشد ، مثل منطق نمادی خودش و وایتهد در «مبادی ریاضی» . راسل فکر میکرد که هر خبر یا قضیه ای را می توان به اتمها (یا اجزای تجزیه ناپذیر) تجزیه کرد . در آن صورت هر جزء ، معنا یا دلالتی خواهد داشت یا ، هم معنا خواهد داشت هم دلالت . مقارن با همین زمان کتاب «عرفان و منطق»<sup>۵۶</sup> را نوشت . ویل دورانت درباره این کتاب می نویسد : « جالب توجه ترین عنوان از میان عناوین کتاب او ، عرفان و منطق است که

<sup>۵۳</sup> - زندگینامه برتراند راسل بقلم خودش - ترجمه احمد بیرشک ، صفحات ۴۸۵ و ۴۸۶

<sup>۵۴</sup> - کتاب پیشین ، صفحه ۴۹۴ .

<sup>۵۵</sup> - Introduction to Mathematical Philosophy

<sup>۵۶</sup> - Mysticism and Logic

حملة بی رحمانه ای است به عرفان غیر منطقی و بعد چنان ستایشی از روش علمی است که شخص خیال میکند با عرفان منطقی سروکار دارد. <sup>۵۷</sup>»

با اینکه به راسل ارثی نسبتاً کافی رسیده بود، او در مدت چند سالی همه را خرج کرده و به مصارف آموزشی رسانده و قسمتی را هم به دانشگاه کمبریج و «نیونم»<sup>۵۸</sup> داده بود و برای گذران زندگی منبع درآمدی نداشت. از این روی در این دوران او با کمک جمعی از دوستانش توانست به تحقیق و تجسس فلسفی و سخنرانی علمی بپردازد.

انتشار کتاب «اصول نوسازی جامعه» نشان داد که راسل می تواند از راه نشر کتاب پول بدست آورد، چرا که این کتاب مورد توجه توده مردم کتابخوان قرار گرفت، تا آنجا که در اواخر سال ۱۹۱۹ نه تنها با درآمد کتابهایش نیازمند کمک دوستان نبود بلکه می توانست به آنان کمک کند.

اثر نخستین جنگ جهانی در عقاید سیاسی راسل آن بود که از جانبداری حزب آزادیخواه به سوسیالیسم گروید و در سال ۱۹۲۰ به همراهی «گروهی از سوسیالیستهای انگلستان»<sup>۵۹</sup> به شوروی سفر کرد و در مسکو با لنین ملاقات داشت. او پس از بازگشت از شوروی کتاب «بلشویسم در نظر و عمل»<sup>۶۰</sup> را نوشت. راسل در این کتاب از ماجراهای خود در روسیه و مصاحبه با لنین به تفصیل صحبت کرده و از حکومت وقت شوروی انتقاد میکند.

راسل درباره لنین گفته است:

«در جریان صحبتهایمان به محدودیتهای فکری او، و محدود بودن سنت مارکسی او و نیز به رگه ستمگری اهریمنی او پی بردم.»<sup>۶۱</sup>

او به سبب انتقادی که در این کتاب از دولت شوروی کرده بود وجهه خود را در میان سوسیالیستهای انگلستان از دست داد.

راسل در نکته ای ظریف می نویسد:

«وقتی که من گفتم دولت روسیه در سال ۱۹۲۰ دارای ایدئالها و هدفهایی بود که تقریباً عین همان «جمهوریت افلاطون» است معلوم نیست این حرف به کدامیک از این دو بیشتر گران آمد به افلاطونیان یا به بلشویکها؟! <sup>۶۲</sup>»

<sup>۵۷</sup> - تاریخ فلسفه ویل دورانت - ترجمه عباس زریاب خویی، جلد دوم، فصل دهم

<sup>۵۸</sup> - Neunham

<sup>۵۹</sup> - متشکل از: خانم اسنودن، کلیفرد الن، رابرت ویلیامز، چارلی باکستن، تام شا، بن ترنر (از عضوهای اتحادیه کارگران)، هیدن گست بعنوان مشاور پزشکی و چند کارمند دیگر اتحادیه کارگران.

<sup>۶۰</sup> - Bolshevism, in Theory and Practice

<sup>۶۱</sup> - زندگینامه برتراند راسل بقلم خودش - ترجمه احمد بیرشک، صفحه ۵۳۳

<sup>۶۲</sup> - فصل ششم از کتاب «در تربیت»، برتراند راسل - ترجمه عباس شوقی، انتشارات عطایی (چاپ سوم ۱۳۴۷)

پس از بازگشت از شوروی ، راسل همراه با «دورا بلک»<sup>۶۳</sup> که بعداً همسرش شد به دعوت «انجمن سخنرانی چین» برای سخنرانی در دانشگاه ملی پکن رهسپار چین شد . این سفر یکسال به طول انجامید و در جوانان دانشجوی چینی تأثیر بسیار کرد ، محیط کشور چین نیز در افکار راسل تأثیر بسیار کرد و یاد این کشور و مردم آن همیشه با شور و علاقه زیاد در ذهن فیلسوف انگلیسی نقش بست . چنانکه در ضمن مصاحبه ای با نیویورک ورلد ، می گوید :

« من دیگر معتقد شده ام که نژاد سفید آن اهمیتی را که تا کنون در نظر من داشت ، ندارد . اگر اروپا و امریکا با جنگ و ستیز همدیگر را از میان ببرند ، نژاد بشر از میان نمی رود و تمدن به بیابان نمی رسد ، زیرا عدد عظیمی از چینیان بر جای می مانند ، از بسیاری جهات چین بزرگترین مملکتی است که من دیده ام ، عظمت چین تنها از جهت تمدن یا نفوس نیست ، بلکه از لحاظ هوش و عقل نیز هست . من ملتی با این ذهن باز و واقع بینی نمی شناسم ، مردم چین حقایق را چنانکه هست استقبال میکنند و خود را فقط به جنبه مخصوصی از آن مشغول نمی دارند . »<sup>۶۴</sup> (مه ۱۹۲۴)

ره آورد این سفر کتابی بنام «مسأله چین»<sup>۶۵</sup> بود که با همکاری همسرش به چاپ رسید . در این کتاب تمدن جامعه چین بر مبنای علل تاریخی و ریشه های مذهبی و آداب و رسوم آن تشریح گردیده است . راسل در پایان این سفر ، در پکن بر اثر ذات الریه سخت بیمار شد و حتی روزنامه های ژاپنی خبر مرگ او را منتشر کردند و این خبر به لندن هم رسید ! راسل بعد از بهبودی و ترک پکن سفری هم به ژاپن داشت .

او پس از بازگشت از چین با همسر خود ، ازدواج کرد و در یکی از بخشهای اشراف نشین لندن اقامت گزید . در انتخابات سالهای ۱۹۲۲ و ۱۹۲۳ بنام نماینده حزب کارگر از همین بخش شرکت جست . ولی در هر دو بار شکست خورد . در انتخابات بعدی شرکت نکرد اما این بار همسرش نامزد نمایندگی حزب کارگر شد ولی او نیز توفیقی نیافت . در این زمان راسل برای امرار معاش تنها از قلم خود استفاده میکرد چون راه دیگری نداشت . او در مجله «رهبر نو»<sup>۶۶</sup> که نویسندگانی چون شو ، کینز و هاکسلی با آن همکاری داشتند مقاله می نوشت و سپس به نوشتن کتب علمی به زبان ساده پرداخت . کتابهای «الفبای اتم»<sup>۶۷</sup> در سال ۱۹۲۳ و «الفبای نسبیت»<sup>۶۸</sup> را در سال ۱۹۲۵ منتشر ساخت . و کتابی وسیع و ژرف بنام «تحلیل ماده»<sup>۶۹</sup> در سال ۱۹۲۷ نشر داد که مجلدی بود قرینه کتاب «تحلیل ذهن»<sup>۷۰</sup> . در ماه مارس همان سال ، او طی سخنرانی که بر اثر کوشش شعبه انجمن غیرمذهبی لندن جنوبی ، ایراد کرد ، به بیان عقایدش درباره مذهب پرداخت که بسیار مورد توجه قرار گرفت و بعدها همراه با سایر مقالاتش راجع به مذهب بصورت کتاب معروف «چرا مسیحی

<sup>۶۳</sup> - Dora Black

<sup>۶۴</sup> - به نقل از تاریخ فلسفه ، ویل دورانت - ترجمه عباس زریاب خویی ، جلد دوم ، فصل دهم

<sup>۶۵</sup> - The Problem of China

<sup>۶۶</sup> - New Lead

<sup>۶۷</sup> - ABC Of Atom

<sup>۶۸</sup> - ABC Of Relativity

<sup>۶۹</sup> - Analysis of Matter

<sup>۷۰</sup> - Analysis of Mind

نیستم»<sup>۷۱</sup> منتشر شد. راسل با دور ریختن مذهب، در ریاضیات استطاعتی برای اقناع کامل نیاز هایش یافته بود. به گفته ویل دورانت:

«راسل احساساتی را که درباره فلسفه ماوراء طبیعی و دین، خفه کرده بود در فلسفه و عرفان اجتماعی از نو زنده ساخت.»

راسل از همسر دوم خود صاحب دو فرزند شد.<sup>۷۲</sup> او در کتاب «تسخیر سعادت» می گوید:

«مقام پدری را از هر خوشبختی دیگری که نصیبم شده است برتر یافته ام.»<sup>۷۳</sup>

اندیشه تربیت آنها موجب نوشتن کتاب «درباره تربیت»<sup>۷۴</sup> گردید. راسل درباره این کتاب گفته است:

«در روانشناسی این کتاب خوشبینی بیش از حد بوده است، [...] و روشهایی که برای بچه های خیلی کوچک پیشنهاد کرده بودم بیشتر از حد سخنگیرانه بود.»<sup>۷۵</sup>

همچنین او و همسرش آموزشی تأسیس کردند و فرزندان خود را در میان شاگردان این مدرسه گذاشتند. در این زمان راسل دیگری فرصتی برای نوشتن نداشت. سرانجام ارتباط او با آموزشگاه در اثر بروز اختلاف نظر بین زن و شوهر گسیخت، ولی همسرش به تنهایی آن آموزشگاه را تا شروع جنگ جهانی دوم اداره کرد.

در سال ۱۹۲۹، راسل کتاب «زنشویی و اخلاق»<sup>۷۶</sup> را نوشت، که در آن به طرح و دفاع کردن از عقایدی پرداخت که خوشایند همگان نبود، با این وجود موفقیت فراوانی کسب کرد. او درباره این کتاب گفته است:

«در این کتاب به بیان مشروح این نظر پرداخته بودم که در بیشتر ازدواجها انتظار وفاداری کامل را نباید داشت، اما زن و شوهر باید بتوانند به رغم این نوع امور دوستان خوبی برای یکدیگر باشند. [...] گرچه به نظر میرسد به هر نظریه کلی درباره این امر [زنشویی] ایرادهای حل نشدنی وارد باشد.»<sup>۷۷</sup>

و در جایی دیگر می گوید:

«[این کتاب] یک درصد نوشته های من است، ولی اکثریت مردم چنان اسیر وسوسه مسئله شده اند که به ۹۹ درصد باقی مانده آثار من توجهی مبذول نمی دارند.»<sup>۷۸</sup>

با این وجود، همین اثر جایزه نوبل ادبی را نصیب راسل کرد.

<sup>۷۱</sup> - Why I Am Not A Christian

<sup>۷۲</sup> - John Conrad (4th Earl Russell) و Katharine Jane

<sup>۷۳</sup> - فصل ۱۳ از کتاب «شاهراه خوشبختی» (تسخیر سعادت) - ترجمه ع. وحیدمازندرانی، انتشارات امیرکبیر

<sup>۷۴</sup> - On Education

<sup>۷۵</sup> - زندگینامه برتراند راسل بقلم خودش - ترجمه احمد بیرشک، صفحه ۵۹۹

<sup>۷۶</sup> - Marriage and Morals

<sup>۷۷</sup> - کتاب پیشین، صفحه ۶۰۶

<sup>۷۸</sup> - جهانی که من می شناسم، برتراند راسل - ترجمه روح الله عباسی

در دهه ۱۹۳۰ او برای تأمین درآمد به نوشتن کتاب مشغول شد، و کتابهای همه پسند «تسخیر سعادت»<sup>۷۹</sup> و «جهان بینی علمی»<sup>۸۰</sup> جزو آثار این دوره اوست.

راسل درباره کتاب «تسخیر سعادت» گفته است:

« این کتاب اندرزی است از سر ذوق سلیم به هر فرد، که چه کند تا بر علل ناشی از خلق و خوی خود در ایجاد بدبختی فایق آید، در مقابل کاری که از طریق تغییراتی در نظامهای اجتماعی و اقتصادی می توان کرد. از این کتاب از طرف خوانندگان سطوح مختلف برآوردهای متفاوت شد. خوانندگان ساده دل، که کتاب به نیت آنان نوشته شده بود، آنرا پسندیدند، و نتیجه اش فروش زیاد کتاب بود. بعکس، مدعیان روشنفکری آن را کتابی کم ارزش دانستند که فقط برای پول درآوردن نوشته شده است، کتابی که از مشکل میگریزد، و پشتیبان این ادعا است که بیرون از سیاست بسا کارهای خوب می توان کرد و سخنان نیکو می توان گفت. اما کتاب در سطح دیگری، یعنی سطح روانپزشکان حرفه ای، مورد تمجید بسیار واقع شد. نمی دانم کدام یک از ارزشیابی ها درست بود، آنچه میدانم این است که کتاب در زمانی نوشته شد که من، اگر میخواستم حدی قابل دوام از نیکبختی را برای خود تأمین کنم، به مقدار زیادی تسلط بر نفس و مقدار زیادی نیز از آنچه بر اثر تجربه های دردناک آموخته بودم نیاز داشتم.»<sup>۸۱</sup>

با درگذشت برادر راسل (در سال ۱۹۳۱) لقب «ارل»<sup>۸۲</sup> به او عطا شد، اما او هیچگاه به این القاب افتخار نکرده است. کتاب «آزادی و سازمان در سالهای ۱۸۱۴ تا ۱۹۱۴»<sup>۸۳</sup> که بیان پیشامدهای دو قاره اروپا و امریکا در مدت یک قرن است، و کتابهای «در ستایش فراغت»<sup>۸۴</sup> و «علم و مذهب»<sup>۸۵</sup> نیز حاصل همین دوران است.

راسل در ژانویه سال ۱۹۳۶ پس از جدایی از «دورا» همسر<sup>۸۶</sup> سومی انتخاب کرد، همسر جدید او، پاتریشیا از شاگردانش بود و در نوشتن یکی دو کتاب با او همکاری کرده است. او خانه کوچکی در بیرون شهر آکسفورد انتخاب کرد و با همسر جدیدش به آنجا رفت و گذشته از تدریس در آکسفورد، پیشنهاد همکاری با دانشگاههای شیکاگو و کالیفرنیا را نیز پذیرفت. در همین سال کتابی با عنوان «راه صلح کدام است؟»<sup>۸۷</sup> منتشر ساخت که درباره تهدید روزافزون جنگ و شامل مواضع صلح جویانه او در طول جنگ جهانی اول بود.

<sup>۷۹</sup> - The Conquest of Happiness

<sup>۸۰</sup> - Scientific Outlook

<sup>۸۱</sup> - زندگینامه برتراند راسل بقلم خودش - ترجمه احمد بیرشک، صفحات ۶۰۶ و ۶۰۷

<sup>۸۲</sup> - 3rd Earl Russell، سومین ارل راسل - ارل از عناوین اشرافی انگلستان و لقبی در طبقه لردهای بریتانیا است که در

سال ۱۸۶۱ از جانب ملکه ویکتوریا به سیاستمدار برجسته «لرد جان راسل»، از لیبرالهای شاخص حزب لیبرال انگلستان و نخست وزیر سابق بریتانیا داده شد.

<sup>۸۳</sup> - Freedom and Organization, 1814-1914

<sup>۸۴</sup> - In Praise of Idleness

<sup>۸۵</sup> - Religion and Science

<sup>۸۶</sup> - Patricia (Peter) Helen Spence

<sup>۸۷</sup> - Which Way to Peace?



و چندی بعد کتابی بنام «قدرت»<sup>۸۸</sup> نوشت. راسل نظریه مارکس را یک مجموعه علمی منظم و کامل که در شرایط همه اجتماعات قابل قبول باشد، نمی شناسد. و در این کتاب استدلال میکند: همانطور که در علم فیزیک «انرژی» بمعنای اعم، علت العلل واقع میگردد در طبیعت جامعه نیز «قدرت» به مفهوم کلی محرک اصلی تحولات اجتماعی است و به همان نحو که نمی توان یکی از گونه های انرژی را بدون دخالت سایر پدیده های تغییر شکل یافته آن صور ارزیابی نمود، بهمین ترتیب نیز اشتباه است که در دگرگونیهای اجتماعی فقط یک شکل قدرت را عامل بنیادی فرض نمود و بررسی را بدون تقویم اثرات متقابل سایر انواع آن پایه گذاری نمود. چون هیچیک از اشکال «قدرت» تبعی نبوده و تفرقی بر انواع دیگری ندارد، بنابراین قوانین محرک اجتماعی باید در چهار چوب «قدرت» به معنای اعم و مفهوم کلی تجزیه و تحلیل گردند، نه آنکه این محرکها فقط معلول یکی از شکلهای «قدرت» (مثلاً قدرت اقتصادی) شناخته شوند. او درباره این کتاب گفته است:

« در این کتاب از این فکر حمایت میگردم که محیطی از آزادی هنوز لازم است، حتی در دولتی سوسیالیستی، اما این محیط را باید از نو تعریف کرد، نه از آن نوع که با اصطلاحات لیبرالها شده است. [...] غرض کتاب رد عقاید مارکس و اقتصادگرایان قدیم، هر دو بود. [...] استدلال کرده بودم که در نظریه اجتماعی «قدرت»، بجای ثروت، باید مفهوم اساسی باشد، و عدالت اجتماعی باید عبارت باشد از برابر ساختن قدرت در حد اعلائی درجه عملی بودن آن.»<sup>۸۹</sup>

با شروع جنگ جهانی دوم، زمانی که انگلستان در تهدید هجوم لشگریان نازی بود، راسل در امریکا اقامت داشت و اعلام کرد که با جنگ دفاعی مخالفتی ندارد و دفاع از خاک وطن را ضروری میدانند. او دور از وطن برای کشورش سخت نگران بود و این نگرانی را در نامه هایی که برای دوستانش می نوشت ابراز میداشت.

راسل در امریکا نیز از تنگدستی در رنج بود. در آغاز سال ۱۹۴۰ هنگامی که در دانشگاه کالیفرنیا به تدریس مشغول بود، از طرف دانشگاه نیویورک برای تصدی کرسی فلسفه دعوت شد. به همین خاطر او از مقام خود در دانشگاه کالیفرنیا کناره گیری کرد. اما بی درنگ اسقف شهر نیویورک به تدریس او در دانشگاه آن شهر بدین سبب که او بر ضد دین و اخلاق مطالبی نگاشته است اعتراض کرد و شکایتی از طرف مردم نیویورک بر ضد رؤسای دانشگاهی که او را به خدمت پذیرفته بودند در دادگاه مطرح شد. چون کالج شهر نیویورک توسط فرماندار شهر اداره می شد، دعوی علیه شهرداری نیویورک تنظیم شده بود، و راسل که جزو هیچیک از اصحاب دعوی نبود، نمی توانست وارد معرکه ای شود که یکسره به او مربوط میشد و از خود دفاع کند. از دلایل ارائه شده در این دادگاه برای رد صلاحیت تدریس او استناد به کتاب «اعتقاد من چیست؟»<sup>۹۰</sup> بود. سرانجام به حکم دادگاه راسل را از تصدی کرسی فلسفه آن دانشگاه محروم کردند. سپس به دانشگاه هاروارد هم فشار آوردند تا نگذارند او در آنجا سخنرانی کند، ولی اینشتین و جان دیویی جانب راسل را گرفته و نگذاشتند او بار دیگر قربانی غرضهای اسقف نیویورک و همدستان او شود. راسل در همان سال کتاب فلسفی

Power -<sup>۸۸</sup>-<sup>۸۹</sup> کتاب پیشین، صفحه ۶۷۱What I Believe -<sup>۹۰</sup>

مهمی بنام «جستاری در معنا و حقیقت»<sup>۹۱</sup> نوشت که طرح نخستین آن سخنرانیهای بود که در آکسفورد با موضوع «واژه ها و واقعه ها» انتخاب شده بود. در مقدمه این کتاب می خوانیم:

« احساس می کنم آنچه اکنون برای جهان می توانم کرد آنست که تا حد امکان از تمدنی که در شرف زوال است نگاهداری کنم . »

در این زمان دکتر «آلبرت سی بارنز»<sup>۹۲</sup> راسل را برای تدریس در مدرسه اش با قراردادی ۵ ساله استخدام کرد و برای مدتی فیلسوف را از گرفتاری مادی رها کرد. ولی عمر این استخدام در دسامبر سال ۱۹۴۲ به سر رسید و او از «بنیاد بارنز»<sup>۹۳</sup> در پنسیلوانیا برکنار شد. و این در حالی بود که فیلسوف پرکار به ۷۰ سالگی رسیده بود و در این سن که بیشتر مردم از کار بازنشسته می شوند او می بایستی در کشوری بیگانه، بی کار و سرمایه، آنها هم در زمان جنگ، معاش خود و سه فرزندش را تأمین کند. راسل از بارنز شکایت کرد. دکتر بارنز تا توانست فرجام و پژوهش خواست ولی سرانجام راسل در دعوی برنده شد و با وجود این که بارنز محکوم گردید، غرامت راسل یکسال بعد پرداخت شد.

ناشر انگلیسی آثارش در این تنگدستی به مددش آمد و قسمتی از حق نشر کتابهای بعدی او را هر چند که کافی نبود برایش فرستاد تا فرزندانش بتوانند تحصیلات خود را در دانشگاه به پایان برسانند.

او در مدرسه بارنز تاریخ فلسفه درس میگفت و حق نشر یادداشتهای خود را در این آموزشگاه که به صورت کتاب بسیار مشهور «تاریخ فلسفه غرب»<sup>۹۴</sup> درآمد به ناشری امریکایی فروخت. کتاب فوق هر چند با تصادفی شروع شده بود ولی سالها منبع اصلی درآمد راسل و پرفروشترین کتاب در امریکا بود. اهمیت این کتاب در این است که در آن به تأثیر محیط اجتماعی هر عصر در افکار فلاسفه اهمیت زیادی داده شده است. گاهی نقد نویسان او را متهم کرده که تاریخی راستین ننوشته بلکه گزارشی تعصب آمیز درباره رویدادهایی تنظیم کرده که به دلخواه برای نوشتن اختیار کرده است. راسل در این باره می گوید:

« فردی بی تمایل خاص نمی تواند تاریخ جالب توجهی بنویسد، به نظر من، کسی که مدعی نداشته تعصب یا تمایلی باشد فریبکار است. »<sup>۹۵</sup>

«آلبرت اینشتین»<sup>۹۶</sup> درباره کتاب «تاریخ فلسفه غرب» گفته است:

« تاریخ فلسفه برتراند راسل کتابی است پر ارج. متحیرم که تازگی فرحبخش و اصالت این اثر را باید ستود یا حساسیت همدلی این متفکر بزرگ با اندیشمندان زمانهای بسیار دور را. نهایت سعادت میدانم که نسل

<sup>۹۱</sup> - An Enquiry into Meaning and Truth

<sup>۹۲</sup> - Albert C. Barnes

<sup>۹۳</sup> - Barnes Foundation

<sup>۹۴</sup> - History of Western Philosophy

<sup>۹۵</sup> - کتاب پیشین، صفحه ۷۲۲

<sup>۹۶</sup> - Albert Einstein - فیزیکدان نظری و طراح نظریات خاص و عمومی نسبیت و برنده جایزه نوبل فیزیک ۱۹۲۱

خشک و ددآسای زمان ما از وجود چنین مرد عاقل و باشرف و جسور ، و در عین حال شوخ طبع ، برخوردار است . کتابی است در اعلی درجه آموزنده ، بسیار بلند مرتبه ، و برتر از ستیزهای حزبه‌ها و تضاد عقیده ها .<sup>۹۷</sup>

راسل پس از بازگشت به انگلستان بار دیگر برای تدریس در کیمبریج دعوت شد و بازگشت او با شور و شعف فراوانی همراه بود بطوری که هر روز جمعیتی انبوه برای شنیدن درس او گرد می آمدند و بسیاری از شاگردان بیرون از کلاس مجبور به ایستادن بودند .

در سال ۱۹۴۸ او نتیجه عمری تحقیق و جستجوی خود را در کتاب «دامنه و حدود دانش بشری»<sup>۹۸</sup> نوشت . این کتاب دقیق و مشکل یکی از مهمترین آثار اوست .

در زمستان همان سال ، هنگامی که راسل برای ایراد سخنرانی با هواپیما به نروژ میرفت در حادثه ای هنگام ورود به مقصد ، ناگهان باد تندی شروع به وزیدن کرد و هواپیمای دریایی را واژگون ساخت و با ورود آب به آن مسافران نیز مجبور شدند مسافتی را شنا کنند تا به قایق نجات برسند ، فیلسوف ۷۶ ساله ، بی آنکه گزندی ببیند مسافتی را شنا کرد و خود را نجات داد .

یکسال پس از آن حادثه ، پادشاه انگلستان ، «جرج ششم»<sup>۹۹</sup> بالاترین نشان کشور که «نشان لیاقت»<sup>۱۰۰</sup> (OM) نامیده میشود را به راسل اعطا کرد . در همین سال سلسله سخنرانیهای او در رادیوی انگلستان زیر عنوان «قدرت و فرد»<sup>۱۰۱</sup> منتشر شد که انتقادی است به کاستن از آزادی فردی که ظاهراً با رشد صنعت گرایی ملازمه دارد .

در ژوئن ۱۹۵۰ «انجمن استرالیایی امور بین المللی» برای سخنرانی درباره موضوعات مرتبط با جنگ سرد در دانشگاههای این کشور از راسل دعوت کرد و فیلسوف کهن سال که هنوز در خود قدرت و قوتی میدید به مسافرت پرداخت و به گوشه ای از جهان که ندیده بود ، یعنی استرالیا سفر کرد . او در این کشور همه جا با احترام و تحسین مردم روبرو شد .

بعد از استرالیا بار دیگر برای تدریس دوره کوتاهی از فلسفه به ایالات متحده رفت و در آنجا بود که خبر رسید قرار است جایزه نوبل به او بدهند . و برای دریافت جایزه نوبل در ادبیات که تا حدی با حیرت خود راسل به کتاب «زنانشویی و اخلاق» و در واقع به پاس آثار متنوع و ژرف ، و دفاع از آرمانهای بشر دوستانه و آزادی اندیشه و بیان به او تعلق گرفت ، به استکهلم دعوت شد . و به این ترتیب سالی که با دریافت نشان OM آغاز شده بود با جایزه نوبل پایان یافت .

راسل در سال ۱۹۵۲ از همسر سومش نیز جدا شد و برای بار چهارم ازدواج کرد . چهارمین همسر<sup>۱۰۲</sup> او همچون خودش بیشتر کوشش خود را وقف مبارزه با تسلیحات کرد . در این مدت راسل از کار نوشتن نیز

<sup>۹۷</sup> - کتاب پیشین ، صفحه ۸۶۰

<sup>۹۸</sup> - Human Knowledge : its Scope and Limits

<sup>۹۹</sup> - King George VI

<sup>۱۰۰</sup> - Order of Merit

<sup>۱۰۱</sup> - Authority and the Individual

<sup>۱۰۲</sup> - Edith Finch

غافل نمانده و در سال ۱۹۵۴ کتابی بنام «اخلاق و سیاست در جامعه»<sup>۱۰۳</sup> نوشت. بعلاوه، به نوشتن داستانهای کوتاه نیز پرداخت و کتابهای «شیطان در پیرامون شهر»<sup>۱۰۴</sup> و «کابوسهای اشخاص عالی مقام»<sup>۱۰۵</sup> را در این زمینه منتشر ساخت. او درباره داستان نویسی گفته است:

«نوشتن این داستانها موجب آرامش بسیاری از احساسات و اندیشه هایی بود که تا آن زمان بر زبان نیاورده بودم، زیرا نمی شد آنها را بی اشاره به ترسهایی که در آن زمان مبنای عقلانی نداشت بیان کرد.»<sup>۱۰۶</sup>

از این زمان به بعد بیشتر کوشش و نیروی او صرف مبارزه با تسلیحات اتمی شد. اعلامیه ای که در این باره از طرف مردان نامدار دانش قرن به دفتر سازمان ملل متحد تقدیم شده است زائیده اندیشه راسل است و متن آن به قلم اوست. پیش نویس این اعلامیه را راسل برای اینشتین فرستاده بود که امضاء و پاسخ مساعد اینشتین و خبر درگذشت او در یک زمان به راسل رسید. امضاهایی که راسل در زیر اعلامیه خود گردآوری کرده بود بی گمان از مجموعه نام بزرگترین دانشمندان جهان است.

در سال ۱۹۵۵ که ۸۳ سال از عمر راسل میگذشت این اعلامیه توسط او در ضمن مصاحبه ای مطبوعاتی خوانده شد. و سخنرانی را که از رادیو و تلویزیون لندن ایراد کرده بود تکرار کرد، که با این جمله پایان می یافت:

«ای مردمان! انسان بودن خود را به یاد داشته باشید و هر چیز دیگر را فراموش کنید. اگر توانستید چنین کنید راه بهشتی نوین به رویتان باز است وگرنه جز نابودی همگانی چیزی در پیش نخواهید داشت.»

راسل درباره واقعیت سیاسی مهمی که به آن پی برده بود می گوید:

«مردم به، جان در بردن خود - و در حقیقت، به باقی ماندن نوع بشر - آنقدر علاقه ندارند که به قتل عام دشمنان خود دل بسته اند.»<sup>۱۰۷</sup>

در سال ۱۹۵۹ راسل کتابی با عنوان «رشد فلسفی من»<sup>۱۰۸</sup> نوشت که آخرین اثر فلسفی اوست و در آن با زبانی نسبتاً ساده دگرگونی و تکامل نظریه ها و عقاید خود را بیان کرد. و چندی بعد در اعتراض به استقرار پایگاه زیردریایی پولاریس آمریکا در هالی لاک با جمعیت انبوهی از مردم لندن در برابر ساختمان وزارت دفاع ساعتها بر زمین نشست و بازهم دادگاه و زندان، فیلسوف سپید موی بشردوست و همسرش به ۲ ماه حبس محکوم شدند که در نتیجه گواهی پزشکان به یک هفته تقلیل یافت. از دیگر کارهای او در این زمینه می توان به نامه های تاریخی وی به رهبران شرق و غرب در بحران کوبا، که کتاب «پیروزی سفید»<sup>۱۰۹</sup> دربردارنده

<sup>۱۰۳</sup> - Human Society in Ethics and Politics

<sup>۱۰۴</sup> - Satan in the Suburbs

<sup>۱۰۵</sup> - Nightmares of Eminent Persons

<sup>۱۰۶</sup> - کتاب پیشین، صفحات ۸۱۷ و ۸۱۸

<sup>۱۰۷</sup> - کتاب پیشین، صفحه ۱۰۱۳

<sup>۱۰۸</sup> - My Philosophical Development

<sup>۱۰۹</sup> - Unarmed Victory

آنها است و ایجاد «دادگاه بین المللی ضد جنایات جنگی امریکا در ویتنام» با همراهی «ژان پل سارتر»<sup>۱۱۰</sup>، ممانعت از حل مسائل از طریق توسل به نیروی سرباز و زور، مبارزه به نفع تأسیس حکومت جهانی و راه اندازی «بنیاد صلح برتراند راسل» اشاره کرد. این بنیاد به اموری که بیشتر جنبه مستقیماً سیاسی و مجادله آمیز دارد و به اقلیتهای تیره بخت و زندانیان سیاسی و اعضای خانواده هایی که در نتیجه قواعد سیاسی و تشریفات از یکدیگر جدا مانده اند میپردازد. کتاب «جنایات جنگ ویتنام»<sup>۱۱۱</sup> که در سال ۱۹۶۷ منتشر شده است نیز مشتمل بر تعدادی از نامه ها، بیانیه ها و سخنرانیها و مقالاتی است که راسل از ۱۹۶۳ به بعد ایراد کرده یا نوشته و گزارشی است کامل از نگرش او نسبت به جنگ و واقعیتهایی که اساس کار او هستند. او همچنین در ژانویه سال ۱۹۷۰ با صدور بیانیه ای ضمن محکوم کردن تجاوز اسرائیل، خواستار استرداد مناطق اشغال شده گردید. این آخرین بیانیه سیاسی اوست.

بعلاوه، راسل در بین سالهای ۱۹۶۷ تا ۱۹۶۹ زندگینامه ای<sup>۱۱۲</sup> از خود می نویسد که در آن با صداقتی خاص به شرح وقایع زندگیش میپردازد. او سالها پیش از نگاشتن زندگینامه خود در نامه ای (خطاب به آتولاین مارل) که در زندان (در اوت ۱۹۱۸) نوشته، گفته است:

« [..] نمی دانم زندگینامه مرا که خواهد نوشت، اما دوست دارم که با هر چه در طبع او شکوفان میشود چیزی بدین مضمون بگوید:

من هرگز مانند یکی از قدیسان باشکوهی که بر شیشه های رنگین نقاشی شده اند نبوده ام که فقط به منظور تهذیب اخلاق زندگی کنم، من برای علایق خود میزیستم، بسی کارها کرده ام که در خور تأسف است، کسانی را که درخور احترام بودند محترم نمی شمردم، و اگر احیاناً چنین وانمود میکردم فریب بود و دغلی. دروغ میگفتم و مردم فریبی میکردم، زیرا اگر چنین نبودم نمی گذاشتند کارم را بکنم، اما بعد از مردنم نیازی به ادامه ریاکاری نیست. از دروغ و ریا بیزار بودم: زندگی و مردم راستین را دوست میداشتم و آرزو میکردم که ظاهر فریبی هایی که مانع آنند که ما مردم واقعی را به صورتی که واقعاً هستند دوست بداریم از میان بروند. به خنده و صرافت طبع اعتقاد داشتم، و اعتماد داشتم که روزی که اصالت قابل تحمل شود، طبیعت، خوبیهای اصیل را در مردم بوجود خواهد آورد.»<sup>۱۱۳</sup>

سرانجام، برتراند راسل در سن ۹۷ سالگی بعد از یک عمر مبارزه برای صلح، عدالت و حقیقت در دوم فوریه ۱۹۷۰ چهره در نقاب خاک کشید. و بنابر وصیتش بدون هیچگونه تشریفات و آیین مذهبی جسدش را سوزانده و خاکسترش را چندی بعد بر فراز کوههای «ولز»<sup>۱۱۴</sup> پراکندند.

<sup>۱۱۰</sup> - Jean Paul Sartre (1905-1980) - رمان نویس و نمایشنامه نویس فرانسوی و از طرفداران اگزیستانسیالیست و برندهٔ جایزهٔ نوبل ادبیات در سال ۱۹۶۴ که از پذیرفتن آن امتناع ورزید.

<sup>۱۱۱</sup> - War Crimes in Vietnam

<sup>۱۱۲</sup> - The Autobiography of Bertrand Russell

<sup>۱۱۳</sup> - زندگینامه برتراند راسل بقلم خودش - ترجمه احمد بیرشک، صفحه ۵۰۳

<sup>۱۱۴</sup> - Welsh

# منتخبی از عکسهای راسل

B  
E  
R  
T  
R  
A  
N  
D  
  
R  
U  
S  
S  
E  
L  
L



P  
H  
O  
T  
O  
  
G  
A  
L  
L  
E  
R  
Y

(از چپ به راست)

ردیف اول : ۱. پدربزرگ برتراند راسل ؛ لرد جان راسل / ۲. پدر برتراند راسل ؛ لرد امبری / ۳ تا ۷ : کودکی ، نوجوانی و جوانی برتراند راسل .  
 ردیف دوم : ۱. نخستین ازدواج ؛ برتراند راسل با آلیس / ۳. سفارتی در دانشگاه کالیفرنیا / ۴. دومین ازدواج ؛ برتراند راسل با دورا / ۵. برتراند راسل با  
 فرزندانش ؛ جان کنراد و کاترین بین .  
 ردیف سوم : ۱. سومین ازدواج ؛ برتراند راسل با پاتریشیا / ۲. برتراند راسل با همسرش پاتریشیا و پسرش جان کنراد / ۳. برتراند راسل با جان کنراد و  
 سیاستمدار رابرت (تنها) فرزندش از پاتریشیا / ۴. چهارمین ازدواج ؛ برتراند راسل با ادریت .  
 ردیفهای چهارم و پنجم : تظاهرات و سفترانیهای برتراند راسل در مبارزه با تسلیحات هسته ای / آخرین عکس از ردیف پنجم ؛ برتراند راسل با بیکلوب اپستاین  
 مجسمه ساز معروف انگلیسی در حال سافت تدریس برنزی راسل .

References :

✓ منابع فارسی :

- زندگینامه برتراند راسل بقلم خودش  
ترجمه احمد بیرشک ، انتشارات فوارزمی ، چاپ اول ۱۳۷۷
- تاریخ فلسفه - ویل دورانت  
ترجمه عباس زریاب فویبی ، جلد دوم ، فصل دهم ، کتابهای بیبی ۱۳۵۲
- فیلسوفان و مورخان (دیدار با متفکران انگلیس) - وِد مهتا (Ved Mehta)  
ترجمه عزت الله فولادوند ، انتشارات فوارزمی ، چاپ اول ۱۳۶۹

✓ منابع انگلیسی :

- Encyclopedia Britannica  
britannica.com
- SEP : Stanford Encyclopedia of Philosophy  
plato.stanford.edu
- Wikipedia (English)  
wikipedia.org
- National Portrait Gallery  
npg.org.uk



• اشاره : مکتب جدید اصالت واقع<sup>۱۱۵</sup> در انگلیس

نهضت جدید اصالت واقع توسط «جورج ادوارد مور» که در سال ۱۹۰۳ مقاله مشهور «رد ایدئالیسم»<sup>۱۱۶</sup> را انتشار داد بوجود آمد. این مکتب در نسل نخستین با ظهور متفکرانی همچون: «مورگان»<sup>۱۱۷</sup>، «وایتهد»<sup>۱۱۸</sup>، «راسل»<sup>۱۱۹</sup>، «الکساندر»<sup>۱۲۰</sup>، «برود»<sup>۱۲۱</sup> و در نسل بعدی با نمایندگی: «جود»<sup>۱۲۲</sup>، «پرایس»<sup>۱۲۳</sup>، «رایل»<sup>۱۲۴</sup> و «ایوینگ»<sup>۱۲۵</sup> آشکارا ظاهر گردید. که در این میان راسل از سایرین از نظر باروری اندیشه و تأثیر از همه مهمتر است.

چنانکه از نام آن پیداست صاحب نظران این مکتب انگلیسی به مخالفت با ایدئالیسم بر می خیزند و به اصالت واقع، و بطور کلی، به اصالت واقعی بی واسطه معتقدند. اینان تأکید میکنند که نه تنها می توان مستقیماً به تصورات ذهنی رسید بلکه می توان مستقیماً به واقعیاتی فراتر از ذهنیات نیز دست یافت. اما خصوصیات دیگر میان ایشان مشترک است، اولاً همه آنها به نحو قاطع طرفدار «اصالت تجربه» اند و برای ایشان تردیدی نیست که هر معرفتی از راه تجربه حاصل میشود و از نظر بیشترشان تجربه، منحصرأ حسی است.

این شالوده فکری آشکارا تحت تأثیر اندیشه انگلیسی است که منشأ آن به لاک و برکلی و هیوم، و بخصوص شاید به «رید»<sup>۱۲۶</sup> میرسد. طرفداران جدید اصالت واقع عموماً متوجه علوم طبیعی هستند و در نظر بیشترشان شیوه و روش مطالعه حقیقی فلسفی همان روش علمی است. اینان بخصوص متوجه فیزیک و ریاضیات اند. به عقیده آنها برتری با ارزشهای تئوریک و نظری است. البته مور اثری مهم درباره اخلاق انتشار داده و وایتهد مانند راسل، بطور فرعی درباره مسائل اخلاقی و مذهبی کتابهایی نوشته است، اما آنچه مورد توجه اساسی

<sup>۱۱۵</sup> - اصالت واقع در فلسفه به تمام نظریاتی گفته میشود که آنچه را مکتب مخالفش ایدئالیسم «صورت ذهنی» محض می

پندارد، وی واقعیت میداند، یا این که واقعیت را بر «ایده» مقدم میدارد.

<sup>۱۱۶</sup> - Refutation of Idealism

<sup>۱۱۷</sup> - Morgan

<sup>۱۱۸</sup> - Nunn

<sup>۱۱۹</sup> - Alexander

<sup>۱۲۰</sup> - Broad

<sup>۱۲۱</sup> - Laird

<sup>۱۲۲</sup> - Joad

<sup>۱۲۳</sup> - Price

<sup>۱۲۴</sup> - Ryle

<sup>۱۲۵</sup> - Ewing

<sup>۱۲۶</sup> - Reid



معتقدان جدید اصالت واقع است عبارتست از مسائل صرفاً نظری، منطق، نظریات مربوط به معرفت و فیزیک و زیست‌شناسی.

ولی بارزترین صفت مشخص اینان آن است که کارشان محدود به مسائل خاصی است. این صاحب نظران قبل از هر چیز «ضد نظام فلسفی» اند و با شدت [و غالباً به ناحق] هرگونه تلاش فلسفی پیشینیان را به باد انتقاد میگیرند. مکتب جدید اصالت واقع مکتب تجزیه و تحلیل است.

### • شخصیت و تحول فکری برتراند راسل

برتراند راسل فیلسوفی است که بی شک در زمان میان دو جنگ جهانی آثارش از همه بیشتر خوانده شده و مورد تفسیر قرار گرفته است. او پس از انتشار نخستین اثرش در سال ۱۸۹۶ تا سال ۱۹۵۰ هر سال یک کتاب، و غالباً دو کتاب، انتشار داد. بعلاوه مقالات فراوانی از او در مجلات گوناگون منتشر شده است که انبوه آنها با کثرت مسائلی که مورد توجه او قرار گرفته تناسب دارد. هیچ قلمروی از فلسفه نیست که مورد توجه اش قرار نگرفته باشد. او حتی در مسائل خارج از فلسفه نیز نظر داده است، مثلاً صلح طلبی توجه اش را جلب کرده و بدین سبب مدتی در هنگام جنگ اول جهانی به زندان افتاد. راسل با انشای روشن و علمی خود همواره بزرگترین فیلسوف محافل گوناگون بود و هست، یعنی آنچه آرمان مکتب پوزیتیویسم قرن نوزدهم بود. راسل با «رادیکالیسم»<sup>۱۲۷</sup> سیاسی و ضد مذهبی خود که با زبانی بسیار روشن بیان میشود نوعی ولتر دوران ما به شمار می آید، البته با فروتنی بسیار زیاد. با این همه از سایر نویسگانی که با اقبال عامه مواجه شده اند چون «هکل»<sup>۱۲۸</sup> و حتی «ولتر»<sup>۱۲۹</sup> بدینگونه متمایز میشود که نه تنها بر عامه مردم تأثیر داشته بلکه با آثار فلسفی محض خود، آثاری که به زبان همه فهم نوشته نشده، بر فلسفه اروپایی نیز تأثیر قاطع داشته است. در ادامه اندیشه های او را به اختصار بیان می کنیم.

آئین و نظریه راسل به ۲ قسمت کاملاً مختلف تقسیم میشود:

یکی شامل منطق و فلسفه و ریاضی اوست و دیگری شامل نظریات دیگر او. از نظرگاه علمی محض، بخش اول بسیار مهمتر است، بعلاوه در این قلمرو، راسل تقریباً همان وضع و مقامی را که به سال ۱۹۰۳ داشت، حفظ کرده است.

در تحول و گسترش اندیشه راسل می توان دو مرحله تشخیص داد، او ابتدا کار خود را با ریاضیات آغاز کرد که آنرا آرمان فلسفه می پنداشت. و درباره ریاضیات با حرارات طرفداران افلاطون صحبت میکرد. روی هم

<sup>۱۲۷</sup> - اعتقاد به عقل و لیبرالیسم و مکتب سود گرایی

<sup>۱۲۸</sup> - Haeckel Ernst - ارنست هکل (۱۸۳۴-۱۹۱۹) طبیعی دان معروف آلمانی که صاحب آثار و تألیفات متعددی است.

<sup>۱۲۹</sup> - فرانسوا ماری آروئه، فیلسوف فرانسوی (۱۶۹۴-۱۷۷۸) معروف به Voltaire. او در سیاست و فلسفه بانی اساس تازه ای نگردید، بلکه به قول خود اساس گذشته را ویران کرد و خصومت خاصی نسبت به دین مسیح داشت.

رفته راسل در ابتدا افلاطونی مؤمنی بود. به نظر او واضح بود که بیرون از واقعیت تجربی «کلیات»<sup>۱۳۰</sup> وجود دارند که بی واسطه به ذهن میرسند و مستقل از اشیاء و از ذهن، وجود خاص خود را دارند. راسل در این زمان در فلسفه، علمی استقرایی میدید که در قسمتی مستقل از تجربه حسی است. کتاب «مبادی ریاضی» او مربوط به همین زمان است، یعنی یکی از چند کتاب مهم اندیشه اروپایی در قرن بیستم.

با وجود این، راسل بعدها، رفته رفته نظریه خود را تغییر داد.<sup>۱۳۱</sup> در حالی که وایتهد همکار او در کتاب عظیم «مبادی ریاضی» هر روز بیشتر در فلسفه مابعدالطبیعی فرو میرفت، راسل به سوی فلسفه «پوزیتیویسم»<sup>۱۳۲</sup> متمایل شد. مسئله کلیات به نظر او بی اساس آمد، هر گونه فلسفه مابعدالطبیعی را بی معنی شمرد و فلسفه را نه استقرایی بلکه فقط تجربی دانست. در روحیه و در سنت انگلیسی خود، دیگر در ریاضیات، زیبایی افلاطونی نمی دید، بلکه ریاضیات برای او ابزار ساده و علمی دانش شد. امروزه راسل آشکارا «دانش گرایی»<sup>۱۳۳</sup> کلاسیک است، به عقیده او شناسایی فقط توسط علوم طبیعی حاصل میشود. به تکامل بشر از راه توسعه فنون عقیده دارد و با شور و حرارت از پیشرفت دم می زند. مکتب اصالت واقع او به آئین هیوم بسیار نزدیک است و شکاکیتی تقریباً همه جانبه بر صور اندیشه اش سنگینی میکند.

راسل با وجود همه نوشته های فراوان خود درباره مسائل گوناگون، و نیز به رغم ذکاوت عظیم خویش، نظامی فلسفی بوجود نیاورده است و فلسفه او از تناقض خالی نیست.

<sup>۱۳۰</sup> - « [...] ما آنچه را که خود به حس درآید یا با آنچه که به حس درآید ماهیتاً یکی باشد جزئی می نامیم. در مقابل آن، کلی هر امری است که مشترک میان چند جزئی و دارای آن خصوصیتی باشد که سفیدی و عدالت را از اعمال خاصه عادلانه و چیزهای سفید متمایز می سازد » مسائل فلسفه، برتراند راسل - ترجمه منوچهر بزرگمهر

<sup>۱۳۱</sup> - راسل در اوائل امر در مسئله کلیات تابع افلاطون بود ولی به مرور رأی خود را در این باب تعدیل کرد تا به جایی که بالاخره تحت تأثیر اصول منطقی خود به این نتیجه رسید که قول به مفهوم کیفیت مشترک بین افراد طبقه علاوه بر مفهوم خود طبقه ضرورت ندارد، ولی نظر او در باب کلیات کاملاً روشن نیست، زیرا او به خلاف بعضی فلاسفه جدید غربی بوجود افلا یک مفهوم کلی که نفس مفهوم «شبهات» باشد قائل است و در آخرین اثر فلسفی خود یعنی «رشد فلسفی من» این معنی را تأیید نموده است.

<sup>۱۳۲</sup> - Positivism (مثبت گرایی) - فلسفه ای که مابعدالطبیعه را نفی میکند و اساس شناسایی را بر امور واقع می نهد. به موجب این آئین ساختمان ذهن و عقل انسان چنان است که نمی تواند از حد تجربه حسی فراتر رود و شناسایی، اگر بخواهد قطعی و بی شبهه و بیگمان باشد، فقط به اموری تعلق میگیرد که بتوان آنها را به توسط حواس بررسی کرد. وانگهی ذهن بشر هرگز نمی تواند بر کنه حقیقت و بر علل واقعی امور دست یابد، پس عقل حکم میکند که استدلال بر تجربه مبتنی باشد و نه بر ادراک عقلانی و ماتقدم.

<sup>۱۳۳</sup> - Scientism - کسی که در جهان عقیده و نظر به تقدم دانش معتقد است.

## • اندیشهٔ راسل

آخرین برداشت فلسفی او در مکتب جدید اصالت واقع دارای معنی خاصی است. در این باره راسل تحت تأثیر مور قرار دارد. به نظر او فلسفه باید اساساً علمی باشد و احکام خود را از علوم طبیعی اخذ کند، نه از مذهب یا از اخلاق. آرمان فلسفه باید آرمان علم باشد. اساساً قلمرو فعالیت فلسفه فقط باید مخصوص مسائلی باشد که هنوز نمی توان آنها را مورد بررسی علمی قرار داد. این فعالیت فقط بازکنندهٔ راه علم است.

هرگونه رمانتیسم و عرفان باید مطلقاً از فلسفه حذف شود، [ به عقیدهٔ او گناه درد و رنج جهان به گردن عرفان و افکار مبهم است ]. در فلسفه نباید به دنبال دارویی قهرمانانه برای دردهای روحی بشر رفت، بلکه باید با خونسردی و شکیبایی درصدد کشف هر مسئله بر آمد.

در ابتدا راسل نمی پنداشت که فلسفه بتواند پاسخهای زیاد اطمینان بخش بدست دهد. چون به نظر او فلسفه گشاینده راه علم است، باید بیشتر به طرح مسائل پردازد تا به حل آنها. کوشش اصلی فلسفه کوششی انتقادی است. فلسفه باید مفاهیم و قضایا و استدلالهای علمی را روشن کند و در این راه باید آنها را تابع تجزیه و تحلیل منطقی جزء به جزء درآورد. وانگهی این شیوه اقدام، ذهن را به حرکت وامیدارد و ارزش آن بیش از پاسخهایی است که همیشه مشکوک به نظر میرسند. بعد ها راسل تبدیل به «ندانم گوی»<sup>۱۳۴</sup> مسلمی گردید و معتقد شد که فقط علم طبیعی اطلاعاتی دربارهٔ واقعیت به ما میدهد و این علم نیز به نوبهٔ خود از حد احتمال در نمی گذرد. از این لحاظ راسل فقط و فقط سنت تجربی و پوزیتیویستی را ادامه میدهد، بخصوص سنت هیوم و استوارت میل را.

## • کثرت و واقعیت

یکی از محورهای فلسفهٔ راسل، مانند آنچه در فلسفهٔ مور و بیشتر طرفداران مکتب جدید اصالت واقع انگلیسی می بینیم، انتقاد از آئین برادلی دربارهٔ نسبت ذاتی است. به عقیدهٔ راسل نسبت ذاتی وجود ندارد، تمام نسبتهای موجود اعتباری هستند که به ماهیت اشیاء موجود اضافه شده اند، و ماهیت اشیاء به هیچ وجه به این نسبتها بستگی ندارد. راسل بدینگونه اساس نظریهٔ برادلی را درهم میریزد.

او همچنین دو اصلی را که از اساس فلسفهٔ برادلی نتیجه میشود رد میکند، زیرا از نظریه کثرت دفاع میکند و نیز از تمایز میان نفس مُدرک<sup>۱۳۵</sup> و شیئی مُدرک<sup>۱۳۶</sup>. نظریه کثرت او با این توضیح که جهان از اتمها (شاید اتمهایی با شمارهٔ بی نهایت) تشکیل شده است، اتمهایی مستقل از هم و مربوط به هم توسط نسبت و روابط اعتباری، جهت کلی فلسفهٔ او را در آغاز مشخص میکند. بعدها راسل نظریهٔ کثرت خود را به «اتمیسیم منطقی» تغییر داد.

<sup>۱۳۴</sup> - Agnostique

<sup>۱۳۵</sup> - Sujet

<sup>۱۳۶</sup> - Objet

به موجب این نظریه جهان از «داده های حس»<sup>۱۳۷</sup> تشکیل شده است که با نسبتها و روابطی صرفاً منطقی به هم وابسته اند. راسل قاطعانه جانب ایدئالیسم هگل را رها میکند و جانب اصالت واقع بی واسطه را میگیرد. آنچه راسل را به چنین نظریه ای درباره کثرت میرساند مطالعاتش درباره لاینیتس است و کارهای خود او در ریاضیات. از تطبیق نظریه کثرت با تئوری شناسایی نتایج مهمی بدست آمده است. مور و راسل با رد ایدئالیسم عینی به وسیله نظریه «نسبتهای اعتباری»، ایدئالیسم ذهنی برکلی و جانشینانش را به شدت مورد حمله قرار میدهند. بموجب این ایدئالیسم ما فقط قادریم محتویات ذهن را بشناسیم، یعنی صور ذهنی (ایده) را، جهان بیرون از ذهن از قلمرو معرفت ما میگریزد. رئالیستهای جدید این نظریه را به سهو عظیمی در استدلال متهم میکنند. میگویند که برکلی آشکارا دو معنی کلمه «ایده» را یکی میگیرد، در حالی که این کلمه هم به معنای عمل روانی شناسایی است و هم به معنای «شناخته شده». به هیچ وجه نیازی نیست که «شناخته شده» همیشه در ذهن جا داشته باشد، بلکه در خارج از ذهن وجود دارد و از «شناسنده» جداست. مکتب اصالت واقع بی واسطه بدینگونه پی ریزی میشود.

با وجود این از نظر راسل، ماده هرچند واقعی باشد مستقیماً به شناسایی در نمی آید. همچنانکه مور نیز عقیده دارد ماجز «داده های حس» چیزی نمی شناسیم. بدین گونه رنگ میز و سختی آن و صدایی که از ضربه زدن بدان بر می خیزد، واقعیاتی هستند، اما به هیچ وجه خواص مشخصه میز نیستند. دلیل آن مخصوصاً این است که اشخاص مختلف داده های حسی متفاوتی درک میکنند. فضایی که این داده ها در آن واقع اند بر حسب حواس، و به طریق اولی، بر حسب اشخاص درک کننده متفاوتست. این فرض که اساس داده های حس بر پایه یک شیئی قرار دارد صرفاً قیاسی است، و نمی توان برای آن دلیلی بی واسطه و مستقیم یافت.

در ابتدا راسل می پذیرفت که باید وجود شیئی را چون ساده ترین تبیین داده های حس پذیرفت، اما بعد با تغییر عقیده داد و به نظریه اتمیسم پیوست که بموجب آن جهان مرکب از داده های حس است که منطقاً با هم پیوند دارند. باید دانست که این نظریه با نظریه «اصالت پدیدار» کلاسیک تطابقی ندارد، زیرا در این نظریه داده های حس، واقعیاتی غیر روانی و مستقل از «شناسنده» (حتی متعالی یا مطلق) در نظر گرفته میشوند. به نظر راسل این داده ها عناصر تشکیل دهنده جهان واقع اند نه جوهر. و این معنی با آئین هیوم مطابقت دارد.

در نخستین مرحله فکری، راسل معتقد بود که در جوار ادراک داده های حس، شناسایی بی واسطه کلیات قرار دارد. مثلاً ما نه فقط لندن و ادیمبورگ را می شناسیم بلکه نسبت (اعتباری) میان این دو شهر را نیز

<sup>۱۳۷</sup> - Sens-data « معنی داده ها اموری است که ذهن بدون احتیاج به تعقل و تفکر از عالم خارج تلقی می نماید اما قائم به ذهن نیست و اگر ذهن مدرکی هم نباشد وجود این حسیات بالقوه محرز است [...] راسل ابتدا بسائط حسیه یا داده های حس را ذکر میکند و میگوید اینها بدیهی هستند و وجودشان احتیاج به اثبات و استدلال ندارد، زیرا هر چه را شک کنیم در این تردید نیست که احساس رنگ و شکل و صوت و طعم و رایحه و سختی و نرمی، یعنی خلاصه کیفیات محسوسه را داریم ولو وجود جوهری که محل و موضوع، یعنی حامل و زمینه این اعراض است امری ثانوی و مستفاد و مأخوذ از آنها و به اصطلاح ترکیب منطقی یا اعتبار عقلی باشد. « مسائل فلسفه، برتراند راسل - ترجمه منوچهر بزرگمهر

میدانیم.<sup>۱۳۸</sup> این نسبت نه روانی است، نه ذهنی (زیرا به معرفت وابسته نیست). ضمناً امری طبیعی هم نیست (زیرا واقعیت طبیعی منحصرأً متشکل از داده های حس است). این نسبت بیشتر نوعی مثل افلاطونی است که به نحوی تجدید حیات کرده است.

راسل با پشتیبانی از فلسفه افلاطونی کلاسیک، بازهم این نظریه را گسترش داد. با این همه بعد ها اعلام کرد که مسئله پیچیده تر از آنست که قطعاً روشن شود و متمایل به پوزیتیویسم شد.

### • روانشناسی از نظر راسل

راسل ابتدا در این امر تردید داشت که شناسایی بی واسطه خود ممکن باشد و در این باره به برداشتی نظیر عقیده هیوم متمایل بود که میگفت: « روان بشری مجموعه و دسته ای است از تصورات ذهنی. » سپس در کتاب «تحلیل ذهن» آشکارا جانب این نظر را گرفت و با شیوه اصیلی آنرا گسترش داد. راسل میان طرفداران اصالت ماده و اصالت روح بی طرف است و در این باره اصرار دارد که نه ماده وجود دارد و نه روح بلکه فقط داده های حس وجود دارند که به انحاء مختلف گرد هم آمده اند و بر حسب قوانین مختلف عمل میکنند. داده های حسی اشیای گوناگون (مثلاً ستارگان) اگر از نظرگاه واحدی نگریسته شوند تشکیل روح میدهند، و داده های حسی نگرندگان مختلف (مثلاً جنبه های مختلف یک ستاره) تشکیل چیزی میدهند که ماده نامیده میشود. از طرف دیگر قوانین مربوط به روان و طبیعت مختلف اند. امر روانی تابع «دترمینیسم»<sup>۱۳۹</sup> حافظه ای» است که احتمالاً ناشی از دترمینیسم بافت سلسله اعصاب است. بعلاوه صفت مشخصه امر روانی ذهن گرایی است که از نظر مادی بمنزله تمرکز داده های حس در یک جایگاه (مغز) تبیین میشود. برعکس، بعقیده راسل نمی توان پدیده های روانی را، به عنوان پدیده روانی بر این اساس که به آنها استشعار داریم تعریف کرد (زیرا همه چنین نیستند) و نیز نمی توان آنها را با اموری چون عادت، حافظه، یا تفکر مشخص کرد، زیرا این پدیده ها جز گسترش دترمینیسم حافظه ای چیزی نیستند.

راسل قویاً به طرف ماتریالیسم متمایل است، بی آنکه در وضع امروزی علوم و به سبب آئین خاص خود کاملاً تابع این مکتب باشد. اما در هر حال معتقد است که پدیده های روانی وابستگی بسیار نزدیکی به پدیده های فیزیولوژیکی دارند، و طبیعتاً وجود روح مستقل را نفی میکند.

<sup>۱۳۸</sup> - این قضیه را ملاحظه کنید که: « قزوین در شمال تهران است. » « در این قضیه نسبتی میان دو محل داریم و ظاهراً واضح می نماید که این نسبت بدون احتیاج به علم ما ثابت است. وقتی اطلاع یافتیم که قزوین در شمال تهران واقع شده به امری علم پیدا میکنیم که فقط مربوط به این دو شهر است و صدق قضیه حاصل و نتیجه علم ما نیست، بلکه بر خلاف، ذهن ما امری را ادراک میکند که قبل از تعلق علم ما به آن حاصل بوده است. آن قسمت از سطح کره ارض که شهر قزوین بر آن قرار دارد همیشه در شمال قسمتی خواهد بود که شهر تهران بر آن واقع است ولو هیچ انسانی نباشد که شمال و جنوب را تشخیص دهد و حتی اگر هیچ ذهن مدرکی در عالم یافت نگردد. »

مسائل فلسفه، برتراند راسل - ترجمه منوچهر بزرگمهر فصل ۹

با این همه به نظر او امر روانی واقعی تر از ماده است، زیرا ماده هیچگاه بی واسطه معلوم نمی گردد و در عین حال به کمک استقراء و «ساختن» صورت می بندد.

## • اخلاق و مذهب از نظر راسل

بشر جز قسمتی «بی معنی» از طبیعت نیست، افکارش توسط عمل مغز تعریف میشود، یعنی توسط قوانین طبیعت. علم که تنها منبع معرفت است هیچ دلیلی برای اعتقاد به «واجب الوجود» یا بی مرگی بدست نمیدهد. از طرفی آئین بیمرگی کاملاً پوچ است، زیرا اگر روح بی مرگ و جاودانی بود می بایستی فضا را پر کند. مذهب بر اساس ترس بنا شده بنابراین شر است.<sup>۱۴۰</sup> بعلاوه مذهب درجهان امروز «دشمن نیکی و فرهنگ» است<sup>۱۴۱</sup> و بخصوص مردمی که هنوز به مرحله پختگی نرسیده اند.

اگر در نظام هستی، بشر جز بخشی بی معنی از طبیعت نیست، برعکس مقامش در نظام ارزشها که از طبیعت موجود بسی بالاتر است، به گونه ای دیگر است. ما آزادیم که برای خود زندگی آرمانی بسازیم. که این آرمان از نظر راسل «زندگی خوب» است، زندگی رهنمون شده توسط «عشق» و رهبری شده به مدد «دانایی». همین بنیان بس است و هرگونه اخلاق نظری زائد است و بی گمان برای زندگی قواعد اخلاقی عملی لازم است<sup>۱۴۲</sup>. ولی متأسفانه امروز قسمت عمده ای از این قواعد بر اساس اندیشه های خرافی بنا شده است، مثل اخلاق جنسی<sup>۱۴۳</sup>.

<sup>۱۴۰</sup> « [...] مذهب در اغلب موارد تاثیرات زشت و زیان بخشی داشته است. علل ایجاد این نتایج مضر این است که: بر طبق تلقین مذاهب، داشتن اعتقاد و ایمان به مسائلی که وجود آنها بی اساس میباشد بی نهایت مهم و خطیر است. مسائل مزبور ابتدا قواعد اندیشه های جامعه بشری را متلاشی و دگرگون ساخته و اصول و دستگاههای تعلیم و تربیت را واژگون می نمود و سپس بر روی خرابه های آنها کفر و سخافتی محض و مطلق بنا میکرد. بر طبق تعلیم مذاهب، داشتن اعتقاد به برخی مطالب خوب است و ایمان آوردن به بعضی چیزها بد است. البته، بدون اینکه صحت و سقم هیچکدام از آنها معلوم باشد. بطور کلی تصور میکنم که مذهب به جامعه انسانی آسیب زیادی رسانده است. مذهب کهنه پرستی و محافظه کاری را تقدیس کرده است. مذهب به ویژه حس کینه توزی و تشدد و عداوت ورزی نسبت به مخالفین عقیده را تحریک و تطهیر نموده است. حقیقتاً باید گفت در کلیه مواردی که تعصب و کینه توزی مذهبی دخالت داشته است - مخصوصاً در اروپا - عواقب وحشتناکی ببار آمده است. « جهانی که من می شناسم، برتراند راسل - ترجمه روح الله عباسی

<sup>۱۴۱</sup> « در شرایط کنونی مذهب بیشتر به مسائلی اهمیت میدهد که اصولاً، فاقد ارزشند. بطور کلی مسیر مذهب از سمت و جهتی که دارای ارزش می باشد منحرف گردیده است. « (همان کتاب)

<sup>۱۴۲</sup> « روش اخلاقی من عبارت از، ایجاد هم آهنگی بین منافع عمومی و خصوصی افراد اجتماع می باشد. « (همان کتاب) و (در کتاب عرفان و منطق): می گوید: « قانون نخستین اخلاق باید درست فکر کردن باشد. «

<sup>۱۴۳</sup> « [...] اگر از انجام عملی زبانی متوجه دیگران نشود دلیلی نداریم که ارتکاب آن را محکوم کنیم. نمی توان عملی را تنها بزعم اینکه فلان مذهب قدیمی «تابو» زشت شناخته است محکوم ساخت، فقط بایستی سود و زیان کار را بحساب آورد. چنین است اساس مذهب اخلاق جنسی و همه اخلاق های دیگر. « (همان کتاب)

چنانکه می گوید :

« حسادت تنها عامل پرقدردت مؤثر در اخلاق روابط جنسی محسوب می گردد . »<sup>۱۴۴</sup> و « قواعد اسماً اخلاقی ما را عناصر روحانی و زنانی که در قید اسارت فکری بودند پی ریزی کرده اند . »<sup>۱۴۵</sup>

به عقیده راسل :

« [در] اصول اخلاقی که پایه عقلانی دارند ، اسباب خوشی را در اختیار دیگران گذاشتن و خود نیز از آن بهره مند شدن کاری ستوده است مشروط بر اینکه به رنج و صدمه ای برای خودما یا دیگران منجر نشود . »<sup>۱۴۶</sup>

آرمان رستگاری فرد (که آرمانی اشرافی است) و در برابر رستگاری جامعه (که آرمانی دموکراسی است) قرار دارد ، آرمانی غلط است .

هدف آدمی همیشه خوشبختی است که وسیله رسیدن به آن مبارزه با ترس و تقویت شجاعت از راه تربیت و تکامل آدمیان از همه جهات است . بشر ممکن است به پیشرفت بزرگی نائل گردد ، بدان شرط که احترام خرافی طبیعت سد راه نشود ، زیرا هر طبیعتی ، و حتی طبیعت بشری باید موضوع مطالعه عملی قرار گیرد تا از آنجا خوشبختی بیشتری حاصل آید .

<sup>۱۴۴</sup> - چرا مسیحی نیستم ، برتراند راسل - ترجمه س. الف. س. طاهری

<sup>۱۴۵</sup> - تسخیر سعادت ، برتراند راسل - (شاهراه خوشبختی) ترجمه ع. وحیدمازندرانی ، فصل ۷

<sup>۱۴۶</sup> - کتاب پیشین ، فصل ۷

Reference :

این بخش ترجمه فصلی است از کتاب :

«فلسفه معاصر در اروپا» - ای. ای. م. پوشنسکی<sup>۱۴۷</sup>

ترجمه هومان

**منابع دیگر :**

● مسائل فلسفه - برتراند راسل  
ترجمه منوچهر بزرگمهر ، انتشارات فوارزمی ، ۱۳۴۷

● جهانی که من می شناسم - برتراند راسل  
ترجمه روح الله عباسی ، انتشارات امیرکبیر ، ۱۳۴۵

---

<sup>۱۴۷</sup> - Bochenski - فیلسوف سوییسی که کارهای او در منطق شهرت دارد . استاد فلسفه در دانشگاه فریبورگ سویس



کتابهایی که به فارسی ترجمه و چاپ شده است با علامت \* مشخص شده اند.

### آثار اصلی :

- ۱۸۹۶ : سوسیال دموکراسی آلمان  
German Social Democracy
- ۱۸۹۷ : تحقیقی درباره بنیادهای هندسه  
An Essay on the Foundations of Geometry
- ۱۹۰۰ : شرح انتقادی فلسفه لایبنیتس \*  
A Critical Exposition of the Philosophy of Leibniz
- ۱۹۰۳ : اصول ریاضیات  
The Principles of Mathematics
- ۱۹۱۰ : جستارهای فلسفی \*  
Philosophical Essays
- ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۳ : مبادی ریاضی (همراه با وایتهد) در ۳ جلد  
Principia Mathematica (with Alfred North Whitehead)
- ۱۹۱۲ : مسائل فلسفه \*  
The Problems of Philosophy
- ۱۹۱۴ : علم ما به عالم خارج بعنوان زمینه ای برای بکاربردن روش علمی در فلسفه \*  
Our Knowledge of the External World as a Field for Scientific Method in Philosophy
- ۱۹۱۶ : اصول نوسازی جامعه \*  
Principles of Social Reconstruction
- ۱۹۱۸ : عرفان و منطق  
Mysticism and Logic

● ۱۹۱۸ : راه‌های آزادی : سوسیالیسم ، آنارشیزم ، سندیکالیسم

Proposed Roads to Freedom : Socialism , Anarchism , and Syndicalism

● ۱۹۱۹ : مقدمه ای بر فلسفه ریاضی \*

Introduction to Mathematical Philosophy

● ۱۹۲۰ : بلشویسم در نظر و عمل

The Practice and Theory of Bolshevism

● ۱۹۲۱ : تحلیل ذهن \*

The Analysis of Mind

● ۱۹۲۲ : مسأله ی چین

The Problem of China

● ۱۹۲۳ : دورنمای تمدن صنعتی (با همکاری دورا راسل)

The Prospects of Industrial Civilization (in collaboration with Dora Russell)

● ۱۹۲۳ : الفبای اتم

The ABC of Atoms

● ۱۹۲۴ : اتمیسم منطقی

Logical Atomism

● ۱۹۲۵ : مفهوم نسبیت \*

The ABC of Relativity

● ۱۹۲۶ : دربارهٔ تربیت ، به ویژه در اوایل کودکی \*

On Education , Especially in Early Childhood

● ۱۹۲۷ : تحلیل ماده

The Analysis of Matter

● ۱۹۲۷ : طرحی از فلسفه

An Outline of Philosophy

● ۱۹۲۷ : جستارهایی در شکاکیت

Essays in Skepticism

● ۱۹۲۹ : زناشویی و اخلاق \*

Marriage and Morals

- ۱۹۳۰ : *تسکیر سعادت* \*

The Conquest of Happiness

- ۱۹۳۴ : *آزادی و سازمان در سالهای ۱۸۱۴ تا ۱۹۱۴*

Freedom and Organization , 1814 –1914

- ۱۹۳۵ : *در ستایش فراغت* \*

In Praise of Idleness

- ۱۹۳۶ : *راه صلح کدام است ؟*

Which Way to Peace?

- ۱۹۳۷ : *یادداشت های روزانه امبرلی (همراه با پاتریشیا راسل) در ۲ مجلد*

The Amberley Papers (with Patricia Russell)

- ۱۹۳۸ : *قدرت : تحلیل جدید جامعه* \*

Power : A New Social Analysis

- ۱۹۴۰ : *جستاری در معنا و حقیقت*

An Inquiry into Meaning and Truth

- ۱۹۴۶ : *تاریخ فلسفه غرب و روابط آن با اوضاع سیاسی و اجتماعی از قدیم تا امروز* \*

History of Western Philosophy and Its Connection with Political and Social Circumstances from the Earliest Times to the Present Day

- ۱۹۴۸ : *دامنه و حدود دانش بشری*

Human Knowledge : Its Scope and Limits

- ۱۹۴۹ : *قدرت و فرد* \*

Authority and the Individual

- ۱۹۵۰ : *مقالات مردم ناپسند*

Unpopular Essays

## سایر آثار :

- ۱۹۰۵ : دربارهٔ دلالت  
On Denoting
- ۱۹۱۶ : عدالت در زمان جنگ  
Justice in War-time
- ۱۹۱۷ : آرمانهای سیاسی \*  
Political Ideals
- ۱۹۲۴ : ایکاروس<sup>۱۴۸</sup> یا آیندهٔ علم  
Icarus , or the Future of Science
- ۱۹۲۵ : اعتقاد من چیست \*  
What I Believe
- ۱۹۲۷ : گزیدهٔ یادداشت های راسل  
Selected Papers of Bertrand Russell
- ۱۹۵۷ : چرا مسیحی نیستم \*  
Why I Am Not A Christian
- ۱۹۳۱ : جهان بینی علمی \*  
The Scientific Outlook
- ۱۹۳۵ : علم و مذهب \*  
Religion and Science
- ۱۹۳۲ : آموزش و پرورش و نظم اجتماعی  
Education and the Social Order
- ۱۹۵۱ : امیدهای نو برای جهانی در حال تغییر \*  
New Hopes for a Changing World

<sup>۱۴۸</sup> - (افسانه یونان) ایکاروس پسر «دایدالوس» ، همراه پدر از زندان «مینوس» ، به کمک بالهایی که از موم و پر ساخته شده بود گریخت . با وجود توصیهٔ پدر به خورشید نزدیک شد ، بالهای مومی آب شدند و به دریا افتاد . این دریا بنام او «ایکاریا» نامیده میشود .

• ۱۹۵۲ : تأثیر علم بر اجتماع \*

The Impact of Science on Society

• ۱۹۵۳ : شیطان در پیرامون شهر

Satan in the Suburbs

• ۱۹۵۴ : اخلاق و سیاست در جامعه \*

Human Society in Ethics and Politics

• ۱۹۵۴ : کابوس های اشخاص عالی مقام

Nightmares of Eminent Persons

• ۱۹۵۶ : تصویرهایی از حافظه

Portraits from Memory

• ۱۹۵۶ : منطق و معرفت

Logic and Knowledge

• ۱۹۵۸ : فهم تاریخ

Understanding History

• ۱۹۵۹ : عقل سلیم و جنگ هسته ای

Common Sense and Nuclear Warfare

• ۱۹۵۹ : رشد فلسفی من

My Philosophical Development

• ۱۹۵۹ : حکمت مغرب زمین

Wisdom of the West

• ۱۹۶۰ : بوهانی که من می شناسم \*

Bertrand Russell Speaks His Mind

• ۱۹۶۱ : نوشته های اساسی برتراند راسل

The Basic Writings of Bertrand Russell

• ۱۹۶۱ : حقیقت و افسانه \*

Fact and Fiction

• ۱۹۶۱ : آیا بشر آینده ای دارد ؟ \*

Has Man a Future?

● ۱۹۶۳ : پیروزی سفیر \*

Unarmed Victory

● ۱۹۶۵ : درباره فلسفه علم

On the Philosophy of Science

● ۱۹۶۷ : جنایات جنگ ویتنام \*

War Crimes in Vietnam

● ۱۹۶۷ تا ۱۹۶۹ : زندگینامه برتراند راسل بقلم خودش \*

The Autobiography of Bertrand Russell

9

انبوهی از مقالات در زمینه مباحث اخلاقی ، اجتماعی و سیاسی

که در این مفسر مجال یادکردن از تمامی آنها نبود .

### زناشویی و اخلاق<sup>۱۴۹</sup> – Marriage and Morals

- این که عقیده ای به طور وسیع انتشار یافته و با اقبال عامه مواجه شده به هیچ وجه دلیل این نیست که مطلقاً پوچ و بی اساس نباشد ، در واقع به علت حماقت و جهالت اکثریت مردم احتمال اینکه یک عقیده شایع چیز پوچ و ابلهانه ای باشد بیشتر است .
- نه دهم جاذبه و کشش مواد مستهجن و صور قبیحه معلول احساسات نادرستی است که اخلاقیون در زمینه مسائل جنسی به جوانان تزریق میکنند ، یک دهم بقیه یک امر فیزیولوژیکی است که در هر حال و تحت هر قانونی به نحوی از روشها جلوه میکند .
- زناشویی برای زنان یکی از معمولی ترین وسیلهٔ امرار معاش است و مقدار عملی که در زندگی زناشویی به اجبار تحمل میکنند شاید بمراتب بیش از فحشاء باشد .
- اخلاقیات مرسوم که می پندارد (در کشورهایی که اساس خانواده بر وحدت زن و شوهر استوار است) علاقه و میل به دیگری باعلاقه و محبت جدی زن به شوهر یا شوهر به زن ناسازگار است ، روانشناسی زنا را تحریف کرده است .
- من نمی گویم که در زمینه جنسی به اخلاق یا قیدوبندی نیاز نیست ، میگویم این اخلاق و قید باید چیزی در همان حدود باشد که در مورد خوراک رعایت میشود . در مورد خوراک سه نوع قید هست : قیود قانونی ، قیود آدابی و قیود بهداشتی . ما دزدیدن خوراک را عملی خطا میدانیم و درضمن درست هم نمی دانیم در سرمیز شام یا ناهار اضافه بر سهم خود برداریم و یا غذا را طوری بخوریم که به سلامتمان لطمه زند . در مورد مسئله جنسی نیز رعایت قیودی از این قبیل لازم است ، ولی این قیود دشوارترند و اعمال خویشتن داری بیشتری را واجب می نمایند . بعلاوه ، چون آدم حق تملک آدم دیگری را ندارد زنا در اینجا سرقت نخواهد بود بلکه تجاوز یا زنا به عنف خواهد بود که بدیهی است باید قانوناً ممنوع شود . مسائل بهداشتی که در این زمینه کسب اهمیت میکنند تقریباً بطور کلی ابتلای به بیماری های آمیزشی است [...] . روشن است که صرفنظر از راههای درمانی ، تقلیل فحشاء بهترین راه دفع این فساد خواهد بود و آزادی جنسی که در سالیان اخیر در میان طبقه جوان گسترش یافته است به تحقق این امر مساعدت فراوان خواهد نمود .

<sup>۱۴۹</sup> - ترجمهٔ ابراهیم یونسی ، نشر اندیشه ، چاپ اول ۱۳۴۷

- خوشی و لذت زندگی نیز بنوبه خود بستگی به مقداری تمایل طبیعی نسبت به جنس مخالف دارد ، و اگر مسأله جنسی مقید و محدود گردد دیگر در این میان جز کار چیزی نمی ماند و اصل کار بخاطر کار نیز هرگز چیز ارزنده ای را که شایسته صرف وقت باشد بوجود نیاورده است .
- اگر بخواهیم که عشق تمامی فوائد و نیکویی هایی را که قادر به تأمین آن است به همراه داشته باشد باید آزاد و مطلق و خالی از کوتاه نظری و از صمیم قلب باشد .
- ترس از عشق ترس از زندگی است و کسانی که از زندگی بیم دارند از هم اکنون سه چهارم زندگی را از دست داده اند .
- تا وقتی که مرگ هست غم و درد نیز خواهد بود ، و تا وقتی که غم و درد هست وظیفه آدمیان نیست که بر میزان آن بیفزایند ، هر چند ارواح نادری باشند که بتوانند از این غم و درد مصالحتی نیکو بپردازند .



تسخیر سعادت<sup>۱۵۰</sup> – The Conquest of Happiness

- خوشبختی اساسی بیش از هر عامل دیگر منوط بر آن است که انسان علاقهٔ دوستانه ای نسبت به افراد و اشیایی که در این جهان اند داشته باشد. [ نه از آن قسم که ناشی از طمع و توأم با توقع و پیوسته مترصد عمل متقابل باشد. ]
- آدم شیفتهٔ اقتدار نسبت به خودستا از آن جهت متفاوت است که میل قدرت در نظرش بر حس محبوبیت غالب میشود و ترجیح میدهد که همه از او بترسند نه آنکه او را بپرستند. بسیاری از دیوانگان عالم سیاست و اکثر مردان بزرگ تاریخ از این دسته بوده اند.
- مردم بدبخت مثل کسانی که ناراحت می‌خواهند همواره از این بابت خودستایی می‌کنند.<sup>۱۵۱</sup>
- [...] مستی انتحار تدریجی است و لذت آن فقط جنبهٔ منفی دارد که انصراف موقت از حالت بدبختی است.
- فراهم نداشتن پاره ای چیزهای مورد تمایل، خود چاشنی خوشبختی است.
- عادت اینکه نگاه انسان همیشه به آتیه باشد و فکر کند که معنی حال حاضر روی هم رفته اینست که از لحاظ آینده چه نتیجه ای در بر دارد عادت زشتی بشمار میرود. کل ارزش ندارد مگر آنکه اجزاء ارزش داشته باشند. زندگی را نباید داستانی حساب کرد که زن و مرد قهرمانش باید درد بکشند تا عاقبت خوشی داشته باشند. من زندگی میکنم و از عمر خود برخوردار میشوم، فرزندم نیز بعد از من به همین رفتار میکند و فرزند او هم به نوبه از زندگانی خویش بهره مند میشود. این سیر و جریان چه سببی غم انگیز دارد؟
- ملالت در نظر علمای اخلاق مسأله ای حیاتی است، زیرا که لاقلاً نیمی از گناهان بشری ناشی از این علت است.
- چرا وقتی که هدف تبلیغات کینه و نفرت باشد مؤثرتر است تا هنگامی که منظور ترویج حس مودت و دوستی است؟
- آنهایی که به آداب و قواعد اجتماعی سخت پابند باشند از هر انحرافی بسیار خشمگین می‌شوند، زیرا که چنین لغزشی را انتقادی نسبت به خودشان تلقی می‌نمایند.

<sup>۱۵۰</sup> - ترجمهٔ ع. وحیدمازندرانی - ترجمهٔ بفارسی: شاهراه خوشبختی، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم ۱۳۵۲

<sup>۱۵۱</sup> - « گمان می‌کنم کسانی که بدبخت هستند همواره به بدبختی خود می‌بالند، و در نتیجه دوست ندارند که کسی بگوید که در بدبختی آنان هیچ چیز مهمی نیست. » نامهٔ راسل به نورتن، ژانویه ۱۹۳۱ - به نقل از کتاب «زندگینامهٔ برتراند راسل بقلم خودش»، ترجمهٔ احمد بیرشک، صفحهٔ ۶۸۳

- رعایت افکار عمومی تا حدی که مانع گرسنگی و یا افتادن انسان به زندان شود لازم است و بیش از آن را باید تسلیم ارادی در مقابل جور و تعدی محسوب داشت و آن از جهات بسیار، مانع تحصیل خوشبختی است.
- با پیدایش مرحله فلاحتی نوع بشر به دوره طولانی عجز و زبونی و جنون گرفتار شده است که فقط در این زمانه ما با برکاتی که زندگی ماشین همراه دارد رفته رفته از آن رهایی می یابیم.
- وظیفه شناسی در حین کار و خدمت نیک و شایسته است اما در روابط دوستانه سبب آزردهی می شود. (بعضی ها علاقه دارند که محبوب باشند نه آنکه وجود آنها اضطراراً و با تسلیم قرین بردباری تحمل شود.)
- هرگاه خوشبختی ما کاملاً به وضع و شرایط انفرادی فقط خود ما منوط باشد تحصیل منظور کاری بس دشوار و ناشی از آن است که از زندگانی بیش از حد مقدور توقع خوشبختی داریم و اگر توقع ما بی تناسب باشد مطمئن ترین عاملی است که خوشبختی کمتری نصیب ما شود.
- شخصی که حس گناهکاری دارد گرفتار نوعی خود خواهی است. در تمام این جهان پهناور آنچه در نظر او حائز اهمیت است آن است که وی وجودی پرهیزگار باشد. عیب بزرگ بعضی از مذهب های قدیمی این بوده است که این قبیل نفس پروری ها را تشویق می کرده اند. [...] اخلاقیات قدیمی به وجه بی تناسبی توجه ما را فقط با نفس خویش متمرکز می داشته است و قضیه گناهکاری جزوی از همین روش نامعقول توجه نمودن بیش از اندازه به نفس است.
- از تمام اقسام شاید احتیاط در کار عشق وخیم ترین مانع در راه تحصیل خوشبختی حقیقی است.
- بسیاری از افراد وقتی که عاشق میشوند از عشق توقع پناهگاهی دارند تا از ناگواریهای دنیا به آنجا پناه جویند و بتوانند بدون اینکه شایسته تحسین و ستایش باشند مدح و تحسین رایگان بدست آورند.

در ستایش فراغت<sup>۱۵۲</sup> – In Praise of Idleness

• من توسل به زور را جز در دفاع آنچه از طریق اقتناع بدست آمده و صورت قانونی یافته است جایز نمیدانم ، زیرا اولاً به احتمال قوی موفقیتی نخواهد داشت ، ثانیاً برخوردی که در اثر توسل به چنین شیوه ای روی دهد مخرب و مرگبار خواهد بود ، و ثالثاً بعید نیست جناح فاتح که پس از جنگی سخت به پیروزی رسیده است هدفهای اصلی را فراموش کند و رژیم کاملاً متفاوت و یحتمل یک استبداد نظامی برقرار کند . از اینرو من استقرار سوسیالیسم را مقید به یک شرط می کنم : و آن اینکه استقرار آن در نتیجه اقتناع مسالمت آمیز بوده و اصول و مبانی آن مورد قبول اکثریت واقع شده باشد .

• تمام این آشفتگی ها ناشی از این است که اجازه داده ایم انگیزه سود شخصی همچنان حاکم بر اداره دستگاههای عظیم تولیدی باشد .

• بسیاری از اشکال بد و نامناسب اجتماعی عصر ما در میان یونانیان وجود داشت . آنها نیز فاشیسم ، ناسیونالیسم ، میلیتاریسم و کمونیسم را داشتند ، رهبران و سیاستمداران فاسد و رشوه خوار داشتند ، که ما هم داریم ، و بعد ، مانند امروز ، درصد قابل ملاحظه ای از مردم خوب و شایسته در تبعیدگاه ها و زندانها بسر می بردند و یا به کام مرگ میرفتند . راست است ، تمدن یونانیان یک برتری بر تمدن ما داشت و آنها بی کفایتی پلیس بود که به تعدادی افراد برجسته امکان فرار از کیفر میداد .

• آدم مطیع هم در زمینه فکر و هم در قلمرو عمل ، ابتکار را از دست میدهد . بعلاوه ، خشمی که از احساس زبونی نتیجه میشود لاجرم در اذیت و آزار فرودستان راه گریز می جوید .

• یکسانی در دستگاههای مادی زندگی مطلب مهمی نیست ، اما یک شکلی در مسائل فکری و عقیدتی چیز بسیار خطرناکی است .

• پیشرفت قابل اندازه گیری لزوماً در چیزهای عادی زندگی امکانپذیر است ، چیزهایی از قبیل تعداد اتومبیل های ساخته شده و مقدار بادام زمینی مصرف شده . چیزهای واقعاً مهم زندگی قابل اندازه گیری نیستند و لذا برای مقاصد بازاریابی و جلب مشتری وسایل مناسبی بشمار نمی آیند . بعلاوه ، بسیاری از اختراعات جدید از قبیل رادیو و سینما [...] بیشتر در جهت تقویت حماقت و سبکسری مردم سیر میکنند . شکسپیر فضیلت و برتری عصری را بر عصر دیگر بر حسب سبک شعر آن می سنجید [ رجوع کنید به سونات سی و دوم ] اما این نوع سنجش امروزه از قوت و اعتبار افتاده است . هر چند بیان علت آن دشوار است با آن همه چیزی در زیبایی هست که کهنه و رنگ و رو رفته می نماید . اگر نقاش مدرنیستی را متهم به جستجوی زیبایی کنیم قطعاً ناراحت خواهد شد . امروزه به نظر میرسد بیشتر هنرمندان از نوعی خشم علیه جهان الهام گرفته اند چندان که بیشتر میخواهند القاء کننده درد باشند تا آرامش و تسلاهی خاطر .

• [...] من [ سوسیالیسم ] را ، پیش از هر چیز ، همانا سازگار شدن با تولید ماشینی میدانم [...] که نه تنها نیکبختی پرولتاریا ، بلکه نیکبختی همه نژاد انسان - جز اقلیتی بس ناچیز - را خواهد افزود [...] . بگذارید با تعریفی از سوسیالیسم آغاز کنیم . این تعریف باید دو بخش داشته باشد ، اقتصادی و سیاسی . بخش اقتصادی آن عبارت از این است که قدرت اقتصاد نهایی باید از آن دولت باشد ، و این ، دست کم ، زمین و معدنها ، سرمایه ، بانکها ، اعتبارات و بازرگانی خارجی را در بر میگیرد . بخش سیاسی آن عبارت از این است که قدرت سیاسی نهایی باید دمکراتیک باشد . خود مارکس ، و عملاً سوسیالیست ها پیش از سال ۱۹۱۸ ، با این بخش تعریف بی چون و چرا موافقت میکردند اما از هنگامی که بلوشیکها مجمع مؤسسان را در روسیه منحل کردند ، نظریه دیگری رشد کرده است که بنا به آن ، هنگامی که دولتی سوسیالیستی با انقلاب به پیروزی میرسد ، تنها پرشورترین پشتیبانان آن باید قدرت سیاسی داشته باشند . البته باید پذیرفت که ، پس از یک جنگ داخلی ، همیشه ممکن نیست به شکست خوردگان بی درنگ آزادی بخشید ، اما ، تا آنجا که چنین است ، برقرار کردن سوسیالیسم بی واسطه ممکن نیست . دولتی سوسیالیستی که بخش اقتصادی سوسیالیسم را عملی کرده باشد ، تنها در صورتی کار خود را کامل خواهد کرد که از پشتیبانی مردم به اندازه کافی برخوردار شده باشد تا بتواند دولتی دمکراتیک بنیاد نهد . اگر نمونه ای افراطی را در نظر آوریم ، لزوم دمکراسی آشکار خواهد شد ، خودکامه ای شرقی ممکن است مقرر بدارد که همه منابع طبیعی در قلمرو او از آن او باشند ، اما با این کار ، رژیم سوسیالیستی برقرار نمی کند ، حکومت لئوپولد دوم در کنگو را نیز نمی توان چون سرمشقی پذیرفت . اگر نظارت مردم در کار نباشد ، دلیلی ندارد متوقع باشیم که دولت گامهای اقتصادی خود را صرفاً در راه غنی کردن خویش بر ندارد . و در نتیجه ، بهره کشی [ انسان از انسان ] تنها شکل تازه ای بخود خواهد گرفت . دموکراسی ، باید چون بخشی از تعریف «یک رژیم سوسیالیستی» پذیرفته شود [...] .<sup>۱۵۳</sup>

<sup>۱۵۳</sup> - این پاراگراف ترجمه اسماعیل خوبی است . (ترجمه بفارسی : در ستایش بیکارگی)

حقیقت و افسانه<sup>۱۵۴</sup> - Fact and Fiction

- آزاد فکری سرچشمه تمام نیکی هایی است که در هنر و ادبیات و علم یافته میشود و بسیاری از بهترین سجایا که در شخصیت فرد متجلی میگردد . جامعه بدون آزادی فکر ملال انگیز و کسالت آور است و در چنین صورتی از انبوه مورچگان جالبتر نخواهد بود .
- گذشته از پرورش مردان بزرگ در آزادی فردی مزیت دامنه دارتری نهفته است . به برکت آزادی فردی شخص می تواند عزت نفس خود را حفظ کند ، سرافراز باشد و آنچه را که وجدانش امر میکند انجام دهد . چه انگشت شمارند آنها که در جهان امروز از چنین نعمتی برخوردارند .
- تمامی حکومت ها بر آنند که فهم و فضیلت فقط در انحصار آنهاست و هر که با آنها سر ستیزه دارد یا نادان است یا فریبکار یا هر دو . زیان این عقیده در آن است که بلا استثنا همیشه خلاف واقع است .
- فکر میکنم از مخاطرات بزرگ جهان امروز ، یکی آنست که فرصت تجلی ابتکار فردی از میان رفته است . این امر موجب بی علاقه گی و پیدایش نوعی احساس وازدگی در افراد میشود و به بدبینی می انجامد . برای هر کس که اهل فعالیت است و معتقدات استواری دارد ، باید میدان فعالیت ، چه کوچک ، چه بزرگ ، فراهم باشد که در آن به تکاپو پردازد و این فقط از راه اعطای خود مختاری و آزادی بیش از آنچه اکنون هست حاصل میشود .
- رابطه علم و دموکراسی ، نزدیکتر از آن است که گاه گمان میکنند و پیوندی که این دو را بهم می پیوندد آن است که تکیه گاه این هر دو بحث آزاد است ، به مثابه نقطه مقابل پیروی از مرجع قدرت .
- دموکراسی عدالت را همراه می آورد و بحث آزاد پیروی از عقل را ، و تنها با عقل و عدالت است که می توان از خطرات جنگ امروز که نژاد بشر را به نیستی تهدید میکند ، راهی به بیرون یافت .
- خوشبختی تنها با سیاست تأمین نمی شود ، اما برخی شرایط سیاسی وجود دارد که بی آن ، در جهان امروز ما ، خوشبختی ناپایدار و زودگذر خواهد بود .
- از چیزهای بزرگی که تعلیم و تربیت می تواند از عهده برآید ، پرورش توانایی نگریستن نفع شخصی از نظرگاه نفع عامه است . قدرتی که آدمی بیندیشد که گرچه این امر برای من پیش آمده با این همه بسیار همانند حوادثی است که برای زندگی دیگران اتفاق افتاده است . چقدر دشوار است که آدمی امور مربوط به خود را امری خاص با کیفیاتی ویژه بشمارد . درد و رنج خود را همانند درد و رنج دیگران بداند . بی عدالتی که درباره او شده است ، همسنگ و هم ارز بی عدالتی که در مورد دیگران رخ میدهد ، بشمارد و این وسعت نظر را نه فقط در باب خانواده خود ، بلکه در مورد طبقه خود و ملت و قاره خود رعایت کند . فقط تعلیم و تربیت می تواند در شخص ، چنین قدرتی بوجود آورد که امور یاد شده را از نظرگاه عدل و انصافی غیر

شخصی بنگرد و قضاوت کند. این همه را تعلیم و تربیت می تواند از عهده بر آید. و از این همه، تعلیم و تربیت چه بخش ناچیزی را از عهده بر می آید.

• در دنیای معاصر برای مرد علم امکان ندارد که با ذره ای صداقت و راستی بگوید که: « کار من تهیه دانش است و مسئولیت استفاده از این دانش به عهده من نیست»، دانشی که بوسیله اهل علم تهیه میشود و ممکن است در دست مردمی بیفتد که کاملاً سرسپرده هدفهای بی ارزش و پوچ هستند. نمی گویم که یک دانشمند یا حتی گروه دانشمندان می توانند کاملاً از این امر جلوگیری کنند ولی حداقل می توانند از قدرت پلیدی و شر بکاهند.

• هر کس میدانند که دنیای جدید به وجود دانشمندان بسته است و اگر آنها پافشاری و اصرار ورزند بالاخره پنبه ها از گوشها برداشته خواهد شد و دنیا صدای آنها را خواهد شنید. ما قدرت ساختن دنیای بهتری را داریم، بنابراین با هر زحمت و خطری شده باید به تحقق این آرزو کمک کرد.

چرا مسیحی نیستم<sup>۱۵۵</sup> - Why I Am Not a Christian

• [...] من فکر میکنم تمام ادیان بزرگ جهان هم مضر و هم نادرست اند . [...] از نظر منطقی واضح است که بیش از یکی از ادیان نمی تواند واقعیت و حقیقت داشته باشد در حالی که هیچیک از ادیان با این نکته موافق نیستند .

• به نظر من مذهب قبل از هر چیز اساساً بر مبنای ترس استوار گردیده و ترسی ناشناخته و از این راه احساسی بوجود می آید که هر کسی تصور میکند پشتیبانی دارد ، [...] ترس از طبیعت به مذهب ترقی و رشد بخشیده ، [...] ترس پدر ظلم است و عجب نیست اگر ظلم و مذهب دست به دست هم و باهم پیش روند . [...] علم وجود پیدا نمود تا شادی جهانی تأمین گردد ، مانع عمده استفاده از علم در این راه تعلیمات مذهبی است، مذهب مانع از بین بردن علل اصلی جنگ است ، مذهب مانع آموزش اخلاق علمی و همکاری بوده و بجای آنها اعتقاد به گناه و تنبیه را رایج می سازد .

• [...] سه انگیزه بشری که با مذهب توأم شده عبارت است از : ترس ، خودبینی ، تنفر .

• قویترین علل اعتقاد به خدا آن است که هر کسی آرزوی سلامتی و امنیت معنوی دارد و خدانشناسی هم احساسی ایجاد میکند که معتقدین تصور میکنند یک دست نامریی خواه و ناخواه آنان را محفوظ نگه میدارد و این خود نقش عمیقی در زمینه تحت نفوذ قرار دادن مردم بخدا پرستی ایفا میکند ، [...] هر چیزی که موجب هراس میگردد می تواند افکار مردم را بطرف خدا سوق دهد .

• زندگی خوب آن زندگی است که از عشق سرچشمه گرفته و با دانش رهبری شود .

• دنیایی که ما در آن زندگی میکنیم بایستی نتیجه یک تصادف درهم و برهمی باشد و اگر چنین نبوده و نتیجه یک قصد ماهرانه ای باشد ، آن قصد باید از یک روح پلیدی سرچشمه گرفته باشد . از نظر من پیدا شدن تصادفی دنیا کمتر دردناک بوده و موجب تأثر است .

• من مدعی نیستم که خدایی نیست ، آنچه که ادعا میکنم این است که ما نمی دانم که خدایی هست [...] .

• دنیای خوب نیازمند به علم ، مهربانی و شجاعت بوده و نیازی به حسرت برگزیده نداشته و همچنین نیازی به زنجیر کشیدن هوش و استعداد مردم که با تبلیغات جمعی نادان در گذشته دور انجام میشده ندارد ، دنیا محتاج به امید آینده است ، نه نظاره به گذشته مرده و فنا شده ، آینده ای که مطمئناً هوش و استعداد ما می تواند آن را تحت تأثیر قرار دهد .

<sup>۱۵۵</sup> - ترجمه س. الف. س. طاهری ، (چاپ ۱۳۴۹)

مقاله «عرفان و منطق»<sup>۱۵۶</sup> - Mysticism and Logic

- تقابل عقل و غریزه در حقیقت بیشترش وهم است. غریزه یا شهود یا بینش آن چیزی است که ما را در ابتدا به اعتقاداتی راهبر م شود که بعداً عقل آنها را یا تأیید میکند یا رد میکند، اما تأیید یک اعتقاد، در مواردی که ممکن باشد، در تحلیل آخر عبارت است از توافق آن اعتقاد با اعتقادات دیگری که خود آنها هم کمتر از اعتقاد مورد بحث غریزی نیستند. عقل یک نیروی هماهنگ کننده و اداره کننده است، نه آفریننده [عقل هر عقیده را از راه مطالعه سازگاری آن با سایر عقاید به محک میزند]. حتی در قلمرو منطق محض هم باز بینش است که چیزهای تازه را کشف میکند. جایی که غریزه و عقل گاه باهم تعارض پیدا میکنند موارد اعتقادات منفرد است.
- بینشی که شخص عارف ظاهراً به عالم بالا و خوبی نهفته دارد باید با روحیه علمی اصیل همراه شود تا فلسفه بر بزرگترین امکانات خود دست یابد.
- اگر هم زمان واقعی داشته باشد توجه کردن به اینکه این واقعیت اهمیتی ندارد نخستین منزل در راه حکمت است.
- هر کس بخواهد که حقیقت جهان را ببیند و در تفکر از حد استیلای امیال عملی در گذرد، باید بیاموزد که گذشته و آینده را به یک چشم بنگرد و کل جریان زمان را به یک نظر دریابد.
- لازمه توفیق در فلسفه رهایی از زندگانی غریزی و حتی گاهی وارستگی از هر بیم و امید دنیوی است [...]. چون موضوع حقیقی فلسفه و طرز تفکری که برای دریافت آن لازم است امور غریب و نامأنوس و پرت است، پس بیش از هر جای دیگر در این جاست که عقل از قوه شهود پیش می افتد و اعتقادات عجولانه تحلیل نشده کمتر شایستگی قبول در بست دارند.
- فهمیدن جهان بطور نظری، که مقصود فلسفه است، مسئله ای نیست که برای جانوران یا اقوام وحشی یا حتی برای بیشتر مردم متمدن، اهمیت عملی فراوانی داشته باشد.
- جریانی که از جانوران تک یاخته شروع و به انسان ختم میشد در نظر فلاسفه پیشرفت شناخته شد - اگر چه معلوم نیست که جانوران تک یاخته هم با این عقیده موافق باشند.
- خوبی و بدی، و حتی آن خوبی والاتری که عرفان در همه جا سراغ میکند، انعکاس عواطف خود ما هستند بر سایر چیزها، نه جزو ذات و ماهیت آن چیزها.
- کسانی که خوبی و بدی را فراموش کنند و فقط در پی واقعیات باشند احتمالاً زودتر از کسانی که جهان را از دریچه کژمژ خواهشهای خویش می نگرند به خوبی دست خواهند یافت.

<sup>۱۵۶</sup> - ترجمه نجف دربابندری، انتشارات ناهید، چاپ سوم ۱۳۸۴ - شامل مقالاتی از چند کتاب مختلف که یکی از آنها کتاب

«عرفان و منطق» است، عنوان فوق را مترجم به کتاب داده است.



مقاله «بهترین جواب به کهنه پرستی - آزادیخواهی»<sup>۱۵۷</sup>

## ده دستور آزاد مردی :

- ۱- هیچگاه هیچ چیز را یقین میندار .
- ۲- زنهار میندار که کوشش برای پوشاندن حقیقت کاری بجا است ، زیرا بی تردید حقیقت از پرده بیرون خواهد افتاد .
- ۳- هرگز در پی آن مباش که این اندیشه را که «بی تردید کامیاب خواهی شد» فرو خوابانی .
- ۴- هرگاه با مانعی ، حتی از جانب شوهر یا فرزندت ، روبرو شدی بکوش تا با دلیل ، و نه با آمریت ، بر آن پیروز شوی ، زیرا پیروزی براساس آمریت خواب و خیال است و فریب .
- ۵- برای آمریت دیگران حرمت قائل مباش ، زیرا همیشه آمریتهای متضاد وجود دارند .
- ۶- برای از بین بردن عقیده هایی که به نظرت مهلک میرسند به قدرت دست میاز ، زیرا اگر چنین کنی آن عقیده ها تو را از میان خواهند برد .
- ۷- از داشتن عقیده ای مخالف عقاید عموم بیمناک مباش ، زیرا هر عقیده ای که امروز مورد قبول است زمانی مخالف عقیده عموم بوده است .
- ۸- از مخالفت هوشیارانه بیشتر محظوظ شو تا از موافقت منفعلانه ، زیرا اگر به هوشیاری چنانکه باید ارج بگذاری آن مخالفت به همداستانی عمیقتری خواهد انجامید تا این موافقت .
- ۹- در حد وسواس جانبدار حقیقت باش ، حتی اگر حقیقت مایه دردسر باشد ، زیرا کوشش تو برای پوشاندن آن بیشتر موجب زحمت خواهد بود .
- ۱۰- بر خوشبختی کسانی که در بهشت دیوانگان بسر میبرند رشک مبر ، زیرا که این زندگی را خوشبختی پنداشتن خود نشانه دیوانگی است .

<sup>۱۵۷</sup> - (دسامبر ۱۹۵۱ ، مجله نیویورک تایمز) به نقل از کتاب «زندگینامه برتراند راسل به قلم خودش» - ترجمه احمد بیرشک

انتشارات خوارزمی ، چاپ اول ۱۳۷۷ ، صفحات ۸۶۱ و ۸۶۲

مقاله «معنویت و تمدن»<sup>۱۵۸</sup>

• سقراط گمان میکرد که دانایی برای بشر کافی است ، اما من می پندارم که این نظر درست نباشد و متأسفانه «دانای» شیطان صفت و شریر زیاد سراغ دارم ، ولی معتقدم که اگر دانش برای انسان شدن کافی نباشد ، حتماً لازماً آن است .

• زندگی روزانه ما را هجوم رنج ها و نگرانی ها و فریب های گوناگون تیره کرده است . یکدم سر برآوریم و انصاف دهیم که در فضای بزرگ کیهانی ، اسیر چه دنیای کوچکی هستیم .

<sup>۱۵۸</sup> - به نقل از کتاب «برگزیده اندیشه ها از شخصیت های معروف جهان» - بهروز صفاجو ، نشر گفتار (چاپ اول)

قدرت<sup>۱۵۹</sup> - Power

• اگر امکان میداشت ، هر آدمی دلش میخواست که خدا باشد ، برای تنی چند از مردمان دشوار است که محال بودن این میل را اذعان کنند .

• در علوم اجتماعی مفهوم اساسی عبارت است از «قدرت» ، به همان معنی که در علم فیزیک مفهوم اساسی عبارت است از «انرژی» . [...] قوانین علم حرکات جامعه به نظر من فقط بر حسب اشکال گوناگون قدرت قابل تبیین است .

• بیشتر مردمان توانایی رهبری و به پیروزی رساندن گروهشان را در خود نمی بینند ، و بنابراین سردسته ای را پیدا میکنند که به نظر می آید از شجاعت و توانایی لازم برای بدست آوردن قدرت بهره مند است . حتی در دیانت هم این تمایل پدیدار میشود . نیچه مسیحیت را متهم میکرد که اخلاق بردگی را پرورش میدهد ، ولی هدف مسیحیت همیشه پیروزی نهایی بوده است : « خوشا به حال ضعیفان ، زیرا که زمین را به میراث خواهند برد . »

• این نکته در شمار مطلب پیش پا افتاده در آمده است که پرخاشگری غالباً از ترس آب میخورد . به نظر من این نظریه را بیش از اندازه تعمیم داده اند . در مورد نوع خاصی از پرخاشگری این مطلب درست است ، [...] ولی من شک کلی دارم در اینکه مردمانی که رئیس دسته دزدان دریایی میشوند کسانی باشند که در کودکی از پدر خود می ترسیده اند ، یا اینکه ناپلئون در جنگ اوسترلیتز واقعاً چنین احساسی میکرد که دارد تلافی سرکوفتهای مادرش را درمی آورد . من هیچ اطلاعی از مادر آتیلا ندارم ، ولی تصورم این است که او بچه دردانه اش را زیاد لوس میکرد ، و آن بچه بعدها وقتی که میدید دنیا در برابر بعضی از هوسهای او مقاومت میکند اوقاتش تلخ میشد . آن نوع پرخاشگری که از ترس بر می خیزد به نظر من آن چیزی نیست که الهام بخش رهبران بزرگ میشود .

• در روزگاران گذشته ، مردم برای بدست آوردن قدرتهای جادویی خود را به شیطان می فروختند ، امروزه این قدرتها را از علم بدست می آورند ، و خود را ناچار می بینند که مبدل به شیطان شوند . برای جهان امیدی نیست ، مگر آنکه قدرت را مهار کنیم و آن را نه در خدمت این گروه یا آن جبار متعصب ، بلکه در خدمت تمامی نوع بشر بکار گماریم ، از سفید و زرد و سیاه ، فاشیست و کمونیست و دموکرات ، زیرا که علم وضعی پیش آورده است که یا همه بمانند یا همه بمیرند .

• هیچ مسلکی در آغاز کار زوری در اختیار ندارد ، و نخستین قدمها در پدید آوردن یک باور گسترده باید فقط با نیروی اقناع برداشته شود . به این ترتیب به نوعی الاکلنگ میرسیم : اول اقناع محض ، که به ایمان

<sup>۱۵۹</sup> - ترجمه نجف دریابندری ، انتشارات خوارزمی ، چاپ چهارم ۱۳۸۵- این کتاب در سال ۱۳۵۰ با ترجمه هوشنگ منتصری توسط انتشارات عطایی نیز بچاپ رسیده است ، ولی به دلیل کامل نبودن کتاب چرا که تنها چهار فصل نخست آن ترجمه و چاپ شده است مورد استفاده قرار نگرفت .

آوردن یک اقلیت می انجامد ، سپس بکاربردن زور ، برای آنکه باقی جامعه در معرض تبلیغات صحیح قرار گیرند ، و سرانجام باور راستین از جانب اکثریت جامعه ، که به کار بردن زور را بار دیگر غیر لازم میسازد .

• در کشورهای دموکراتیک ، مهم ترین سازمانهای خصوصی ، سازمانهای اقتصادی اند . اینها بر خلاف سازمانهای سری می توانند تروریسم خود را در دایره قانون اعمال کنند ، زیرا تهدید آنها این نیست که دشمنان خود را خواهند کشت ، بلکه فقط این است که نشان را خواهند برید .

• «قرارداد اجتماعی» ، در تنها معنای کلمه که افسانه محض نیست ، قراردادی است میان فاتحان ، که اگر آنها را از فواید فتح خود محروم سازد علت وجودی خود را از دست میدهد .

• در میان انسانها زیر دستی زنان در مرتبه خاصی از تمدن بسیار بیش از مرحله توحش است . و این زیردستی را غالباً اخلاق تقویت میکند .

• یک فرد ممکن است نحوه ای از زیستن یا روشی از سازمان اجتماعی را تصور کند که در آن شرایط ، در قیاس با روش موجود ، بخش بیشتری از آرزوهای انسانی برآورده شدنی باشد . اگر شورشی در کار نباشد ، نوع بشر درجا میزند ، و بیداد درمان ناپذیر خواهد بود .

• قدرت دوستی جزو طبیعت عادی انسان است ، ولی فلسفه های قدرت ، به معنای خاصی ، دیوانه وارند . وجود جهان خارجی ، چه وجود ماده و چه وجود انسانهای دیگر ، نکته ای است که ممکن است برای نوع خاصی از غرور خفت آور باشد ، ولی فقط دیوانگان می توانند آن را انکار کنند . آدم هایی که به قدرت پرستی خود اجازه میدهند که جهان بینی شان را مخدوش کند در هر تیمارستانی یافت میشوند . یکی گمان میکند که رئیس بانک مرکزی انگلستان است ، دیگری خود را پادشاه می پندارد ، و سومی خود خداست . عین همین اوهام ، اگر به زبان بسیار پیچیده از جانب مردان بسیار درس خوانده بیان شود ، کرسی استادی فلسفه را نصیب انسان میسازد ، و اگر از جانب مردان عاطفی به زبان فصیح و بلیغ بیان شود انسان را به مقام دیکتاتوری میرساند . دیوانگانی را که دیوانگیشان به تصدیق پزشک رسیده باشد زنجیر میکنند ، زیرا وقتی که دعاویشان مورد تردید قرار میگیرد احتمال دارد که دست به خوستن بزنند ، به دیوانگان تصدیق نشده اختیار ارتشهای نیرومند را واگذار میکنند تا دمار از روزگار هر عاقلی که دستشان میرسد برآورند .

• اینکه میگویند اجبار یک چیز است و اقناع چیز دیگر ، کاملاً درست نیست . بسیاری از اشکال اقناع - حتی آنهایی که مورد تأیید همگان است - در واقع نوعی اجبار است . کارهایی را که ما با کودکان میکنیم در نظر بگیرید . ما به کودکان نمی گوییم : « پاره ای از مردم گمان میکنند که زمین گرد است و پاره ای گمان میکنند مسطح است ، وقتی که شما بزرگ شدید ، اگر مایل باشید می توانید دلایل مسأله را بررسی کنید و به هر نتیجه ای که میخواهید برسید . » به جای این ، ما میگوییم : « زمین گرد است . » وقتی که کودکان به سنی میرسند که می توانند دلایل را بررسی کنند ، تبلیغات ما ذهن آنها را بسته است .

• بدست آوردن مصونیت در برابر فصاحت و بلاغت ، برای شهروندان دموکراسی نهایت اهمیت را دارد .

• آموزش و پرورش باید چنان باشد که خوش باوری و دیرباوری طبیعی انسان آموزش ندیده را اصلاح کند . عادت باورکردن یک سخن مؤکد بی دلیل ، و نیز عادت باورنکردن سخن غیر مؤکد ، هر چند که با بهترین دلایل همراه باشد ، باید اصلاح شود .

• همان گونه که ما به کودکان می آموزیم که تا آنجا که می توانند بکوشند از کشته شدن زیر چرخهای اتمبیل پرهیز کنند ، باید به آنها بیاموزیم که از کشته شدن زیر فشار متعصبان کور نیز پرهیز کنند ، و برای این کار باید استقلال ذهن آنها را پرورش دهیم ، ذهنی که اندکی شکاک و کاملاً علمی باشد ، و بکشیم ، تا آنجا که می توانیم شادی غریزی زندگی را که نزد کودکان سالم ، طبیعی است در آنها پرورش دهیم . این است وظیفه آموزش و پرورش لیبرال : بخشیدن معنایی از ارزش اشیا ، غیر از تسلط بر آنها ، کمک به آفرینش شهروندان خردمند یک جامعه آزاد ، و توانا ساختن مردمان ، از طریق ترکیب شهروندی و آزادی از آفرینندگی فردی ، به اینکه زندگی را شکوهی ببخشند که تنی چند نشان داده اند که بدست می توان آورد .

تاریخ فلسفه غرب<sup>۱۶۰</sup> - History of Western Philosophy

- بی یقینی [شک و تردید] همراه با بیم و امید قوی ، دردناک است ، ولی اگر بخواهیم بی کمک افسانه های تسلی بخش شاه پریان زندگی کنیم ، باید تاب و توان این درد را داشته باشیم . فراموش کردن مسائلی که فلسفه طرح میکند خطا است و نیز درست نیست که خود را بفریبیم و بگوییم که پاسخ های بی چون و چرا برای این مسائل یافته ایم .
- نقل سفیه [بی خرد] از قول عاقل هرگز دقیق نیست ، زیرا که آن سفیه بطور ناخودگاه آنچه را می شنود به زبانی ترجمه میکند که برایش قابل فهم باشد .
- من با افلاطون موافق نیستم ، اما اگر چیزی می توانست مرا با او موافق کند ، آن چیز همین براهینی می بود که ارسطو برضد افلاطون می آورد .
- هرچه منطق نادرست تر باشد نتایجی که از آن بر می خیزد دلکش تر است .

<sup>۱۶۰</sup> - ترجمه نجف دریابندری ، کتابهای جیبی ، چاپ سوم ۱۳۵۱

در تربیت<sup>۱۶۱</sup> - On Education

• [...] آیا پسران باید بیشتر ادبیات (متن های کلاسیک) بیاموزند یا علم ، فرض بر این است که ادبیات «آرایشی» است و علم «سودمند» است . آیا تربیت باید هر چه زودتر به مرحله آموزش حرفه ای برسد ؟ در اینجا نیز تفکیک تربیت آرایشی از تربیت سودمند اهمیت دارد ، گرچه قاطع نیست . آیا به کودکان باید آموخت که درست سخن بگویند و رفتاری خوشایند داشته باشند ، یا اینگونه چیزها همانا یادگارهای حکومت اشراف اند ؟ آیا ، گذشته از هنرمندان ، فهمیدن هنر برای دیگران نیز کار با ارزشی است ؟ آیا نوشتن واژه ها باید بر بنیاد اصول صدا شناسی انجام شود ؟ بخشی از مباحثه درباره هر یک از این پرسشها همانا مباحثه درباره این پرسش است که آیا تربیت باید آرایشی باشد یا سودمند ؟ با این همه ، به عقیده من ، این مباحثه یک مباحثه لفظی است . همین که واژه های اصلی پرسش تعریف شوند ، مباحثه پایان می یابد . اگر ما واژه «سودمند» را در معنایی وسیع تعبیر کنیم و واژه «آرایشی» را در معنایی محدود ، طرف اول در مباحثه پیروز میشود ، اگر عکس این کار را بکنیم ، طرف دیگر پیروز میشود . در گسترده ترین و درست ترین معنای واژه سودمند ، فعالیت سودمند است که نتایج نیک داشته باشد . و مراد ما از نتایج نیک نباید همان نتایج سودمند باشد ، وگرنه تعریف ما حقیقی نخواهد بود . نمی توانیم بگوئیم فعالیت سودمند است که نتایج سودمند داشته باشد . ویژگی ذاتی یک چیز سودمند این است که به نتیجه ای می انجامد که تنها سودمند نیست . گاهی ، برای رسیدن به نتیجه نهایی ، زنجیری دراز از نتایج میانگین لازم است ، اما نتیجه نهایی تنها می تواند «نیک» نامیده شود . شخم زدن سودمند است ، چرا که زمین را می شکافد . شکافتن زمین به خوی خود نیک نیست ، این کار نیز به نوبه خود سودمند است ، چرا که زمین را آماده بذر افشانی میکند . بذر افشانی سودمند است ، چراکه به خوشه گندم می انجامد . خوشه گندم سودمند است ، چراکه به تهیه نان می انجامد . نان سودمند است ، چراکه وسیله ای است برای نگهداشت و ادامه زندگانی . ولی زندگانی باید ارزشی درونی داشته باشد ، زندگانی اگر تنها چون وسیله ای برای تولید زندگانی دیگر سودمند می بود ، به هیچ روی سودمند نمی بود . زندگانی ، بسته به شرایط ، می تواند نیک یا بد باشد ، از این رو ، زندگانی ، می تواند سودمند نیز باشد ، و سودمند است هنگامی که وسیله ای است برای رسیدن به زندگانی نیک . سرانجام ما باید از زنجیر چیزهای سودمند بگذریم و میخی بیابیم که این زنجیر باید بدان آویخته شود ، وگرنه هیچیک از حلقه های این زنجیر واقعاً سودمند نخواهد بود . هنگامی که «سودمند» چنین تعریف شود ، پاسخ این پرسش که آیا تربیت باید سودمند باشد ، البته ، مثبت خواهد بود . ولی مراد طرفداران تربیت سودمند این نیست . مراد اینان این است که نتیجه تربیت باید سودمند باشد . سخن اینان ، به بیانی خام ، این است که مرد تربیت یافته همانا مردی است که می تواند افزارهای ماشینی بسازد . اگر بپرسیم ، سود این افزارها چیست؟ پاسخ خواهیم شنید که با این افزارها می توان نیازهای تن را بر آورد و وسایل آسایش آن - یعنی خوراک و پوشاک و خانه و جز اینها - را فراهم کرد . می بینیم که طرفداران تربیت سودمند کسانی هستند که تنها برآوردن نیازهای تن را دارای ارزش دورنی می شمردند . برای اینان ، «سودمند» ، یعنی چیزی که به برآوردن نیازها و ارضاء تمایلات تن کمک کند . اگر مراد اینان از سودمندی واقعاً این باشد ، اینان بی گمان در اشتباهند . بر بنیاد مفهوم سودمندی نمی توان فلسفه ای نهایی ساخت ، گرچه ، نظریه سودمندی ، از دیدگاه سیاسی ، در جهانی که

<sup>۱۶۱</sup> - ترجمه عباس شوقی ، انتشارات عطایی ، چاپ سوم ۱۳۴۷

بسیار از مردم گرسنه اند ، درست است ، زیرا در حال حاضر ممکن است برآوردن نیازهای تن لازم تر از هر چیز دیگر باشد [...] .<sup>۱۶۲</sup>

• باید اساس اعمال ما روی معتقدات ما باشد این حال نسبتاً مشکل است ، زیرا یک درجه عالی از تربیت فکری لازم دارد که از عاطفه صرف خالی باشد ، [...] اهل یقین اشکال را فراموش میکنند و اهل شک امکان را انکار می نمایند ، اینها هر دو اشتباه میکنند و اشتباه آنان همینکه شایع شود موجب مصیبت و فاجعه اجتماعی میگردد .

• آنچه را که من نشان میدهم این است که ، هیچکس نباید یاد بگیرد که چگونه اطاعت کند ، و هیچکس نباید برای فرمان دادن تلاش کند ، [...] مقاصد ما باید از خود ما و برای خود ما باشد نه اینکه از خارج بما تحمیل شده باشد ، و مقاصد ما هم نباید هرگز اجباراً بر دیگران تحمیل شود .

• «عادت» و «شهو» ما را نفوذ ناپذیر ساخته است و نمی گذارد حقایق تازه در ما رخنه کند .

• هر جا که تخصص و خبرگی وجود دارد استقلال رأی هم باید وجود داشته باشد ، اما شخص هم نباید خود را بصورت یکنوع خار پشت درآورد و آن خارها ، بین او و مردم فاصله ایجاد کند ، مجموعه فعالیت عادی ما باید جنبه تعاون و همکاری داشته باشد و همکاری هم باید بر اساس غریزی باشد ، با وجود این مقتضی است که ما همگی در شئونی که بخوبی بدان معرفت داریم توانایی تفکر درباره خودمان را یاد بگیریم و همگی هم باید این جرأت و شهامت را بدست آوریم که بتوانیم آراییی را که مخالف آراء عامه است ولی ما آنها را مهم میدانیم ابراز داریم .

• راز تربیت اخلاقی جدید عبارت است از حصول نتایج بوسیله عادات خوب که سابقاً از راه ضبط نفس و قوه اراده حاصل شده و یا سعی در حصول آن شده است .

• تربیت عبارت است از پرورش غرائز نه از میان بردن آن ، غریزه های بشری بسیار مبهم است و آنها را می توان از راههای مختلف اقناع و ارضاء کرد ، بیشتر آنها برای کامیابی خود محتاج به مهارت هستند .

• ناراستی و عمل بدان بیشتر نتیجه ترس است . بچه اگر بی ترس بار آید راست و صادق خواهد بود .

• همواره از اصرار و ابرام پرهیزید مگر علت مهمی در میان باشد اما همینکه برای یک دفعه در امری به اصرار پرداختید آن را دنبال کنید اگر چه از وارد شدن در این معرکه پشیمان شده باشید .

• من شخصاً عقیده دارم که مقام تنبیه در تربیت خیلی کوچک و در درجه دوم است ، اما شک دارم که آیا هرگز به شدت آن احتیاجی هست یا نه ، من تندی کردن و یا ملامت را هم در تنبیه بحساب می آورم . سخت ترین تنبیهی که همواره ممکن است مورد حاجت گردد تغییر طبیعی و خود بخودی خشم است . [...] بعقیده من «تنبیه بدنی» به هیچ وجه صحیح نیست ولی صورت خفیف آن کم زیان است لکن هیچگونه

<sup>۱۶۲</sup> - در این پاراگراف تغییراتی داده شده و با حفظ امانت ویرایش شده است .



سودی هم ندارد و من اینطور اقناع شده ام که صورت سخت و شدید آن موجب پیدایش قساوت و وحشیگری می‌گردد .

• بهترین کسی که «تعاون و همکاری» را با «اطاعت و انقیاد» به طفل می آموزد اطفال دیگر می باشند . لکن وقتی که بزرگها و بالغین سعی میکنند این درس را به کودکان بیاموزند ، مواجه با دو خطر متضاد «بی مهری» و «خود نمایی» میگردند ، بی مهری وقتی ظاهر میشود که خواستار همکاری حقیقی شوند ، و خود نمایی موقعی نمایان میشود که از مظهر آن تعاون و همکاری ، خشنود گردند .

• نه تنها برماست که مهر ورزیدن به پدر و مادر را به کودکان دستور ندهیم ، بلکه لازم است که کاری نکنیم که نتیجه آن به چنین محبتی منجر شود .

• آنچه که مورد نیاز است افراط سخت در ترک خویشتن چون مرتضان نیست ، بلکه آزادی و رشد و نمو غریزه است که بوسیله هوش و علم کاملاً سر و صورت پیدا کرده است .

• وقتی که پنهانکاری به میان نیاید ، کنجکاوای همینکه اقناع شود از میان می‌رود .<sup>۱۶۳</sup>

• بمراتب بهتر اینست که اطفال نخستین بار موضوع جنسی را از روابط میان پدر و مادر خود دریابند نه اینکه نخستین تأثیرات را از هرزگی و بیشرمی اخذ کنند . و مخصوصاً بسیار بد است که پی بردن به موضوع جنسی بین پدر و مادر مانند پی بردن به یک جرم پنهانی که از آنان مخفی می شده جلوه کند .

• آنانکه به مفساد و بدی های موجود دلخوش اند ، لذت میبرند که اینطور عادت کنند که طبیعت و نهاد بشری تغییر پذیر نیست .

• علم و معرفت است که انسان را از تسلط شدید قوای طبیعت نجات میدهد و از شهوات مخرب رهایی می بخشد ، بدون علم و معرفت دنیای امید و آرزوی ما ساخته و پرداخته نخواهد شد .

اصول نوسازی جامعه<sup>۱۶۴</sup> - Principles of Social Reconstruction

• همه فالیت های بشری از دو منبع منشأ میگیرد: انگیزه و میل. [...] میل فقط بخش آگاه، روشن و متمدن شده رفتار انسانها را شامل میشود. در بخش غریزی طبیعت انسانی، ما تحت تأثیر و نفوذ انگیزه هایی هستیم که موجب برخی رفتارها میباشد نه تحت تأثیر میل که دارای یک هدف غایی است. [...] انگیزه بیش از میل بنیان فعالیتهای ما را تشکیل میدهد. [...] انگیزه چیزی است که ما را به تحرک وامیدارد و تمایلاتی را که تصور میکنیم دارا می باشیم صرفاً جامه ای برای پوشاندن انگیزه هایمان می باشند.

• وقتی انگیزه ای بهنگام پیدایی آن اجازه ارضاء نمی یابد ایجاد تمایلی میکند که هدف این تمایل همان خواست هایی است که انگیزه در صورت آزاد بودن میداشت در صورتی که خواستهای انگیزه با معیارهای موجود مطابقت نداشته باشد تضادی بین عاقبت اندیشی و تعقل از یکسو و انگیزه از سوی دیگر حاصل میشود. اگر انگیزه ضعیف و چندان زورمند نباشد عاقبت اندیشی ممکن است پیروزی یابد، نتیجه اقدامی که از این پیروزی حاصل می آید عمل منطقی خوانده میشود. اما اگر بالعکس انگیزه قوی و زورمند باشد در اینصورت عاقبت اندیشی نادرست و کاذب جلوه نموده نتایج نامطلوب آن نادیده انگاشته میشود [...].

• تنها اندیشه ای که صواب و درست است اندیشه ای است که از انگیزه کنجکاو منطقی شکل گیرد و غایت آن در جهتی باشد که بصورت میل که هدف آن دانش و شناخت است تجلی نماید.

• زندگی که فقط هدف و امیال راهبر و هدایت کننده آن بوده و انگیزه در آن جایی برای خود نمایی نداشته باشد زندگی خسته کننده ای است، این زندگی فاقد روح و شادابی است و در نهایت انسان را نسبت به اهدافی که برای کسب آنها تلاش میکند بی تفاوت میسازد.

• نظام اقتصادی ما موجب شده است که تقریباً همه انسانها در جهت اهداف دیگران گام بردارند تا هدفهای خودشان، و نیز سبب گشته که خویشتن را در عمل ناتوان یافته و فقط برخی لذات جزیی منفی را جستجو نمایند.

• این حرفهای پیش پا افتاده و مبتذل که طبیعت بشری تغییرناپذیر است، فاقد حقیقت میباشد. همه میدانیم که طبیعت ما و اکتسابات ما عمیقاً متأثر از شرایط محیطی میباشد و آنچه که در مورد افراد صدق میکند درباره ملت ها نیز مصداق دارد.

• این نظریه که سوسیالیزم درمان همه دردها است به نظر من کاملاً نادرست میباشد، زیرا سوسیالیزم بسیار آمادگی آن را دارد که بپذیرد شرایط اقتصادی مطلوب بخودی خود انسانها را خوشبخت میسازد. این تنها دسترسی به منابع مادی بیشتر نیست که انسانها بدان نیاز دارند بلکه آزادی بیشتر، امکانات بیشتر برای جهت دادن به زندگی، امکانات بیشتر برای خلق فرصت هایی برای لذت بردن در زندگی، امکانات بیشتر برای همکاری ارادی و اختیاری و اطاعت اجباری کمتر برای نیل به اهدافی که از آن ما نیست، می باشد.

- هرچه ملتی دارای اعتقادات وطن پرستی شدیدتری باشد، بهمان شدت نسبت به رنجها و لطمات ملت‌های دیگر بی تفاوت باقی می ماند. تا زمانی که انسانها نیاموخته اند که منافع خود را تابعی از منافع گروه بزرگتر سازند، هیچ دلیلی نمی تواند در مقابل از بین بردن نژاد بشری ارزشی داشته باشد.
- [...] هر مذهبی ما را بخاطر عشق به عدالت بسوی خوی بی عدالتی سوق میدهد و این عقیده را به ما القاء میکند که اهداف و خواسته‌های ما غایت نیازهای همه انسانهاست.
- منشأ اصلی زیانباری و زیان آوری دولت در این حقیقت است که قدرت، هدف غایی دولت میباشد.
- همهٔ مدینه های فاضله که تا کنون عرضه شده است بالضرورة کسل کننده و خستگی آور بوده است [...]. سازندگان مدینه های فاضله به این نکته توجه نداشته اند که بخش اعظم شادی و سعادت بشری به فعالیت وی بستگی دارد و فقط قسمت بسیار کوچکی از این سعادت شامل شادیها و لذایذ غیر فعال میشود. لذا لذایذ ناشی از عدم فعالیت در بیشتر انسانها فقط در فاصله بین فعالیتها احساس میگردد. [...] توجه نداشته اند که کار یک عامل ارضاء کننده است و نیز توجه نداشته اند که آنچه انسانها را راضی و خشنود میسازد هماهنگ سازی هر چه بیشتر زندگی با انگیزه ها، ایجاد امکانات بیشتر برای خلاقیت و تمایل به بکارگیری قوای ذهنی است.
- انسان از اندیشیدن آنچنان وحشتی دارد که از هیچ چیز دیگر در جهان به این شدت وحشت ندارد انسان از اندیشیدن بیش از ویرانی و حتی بیش از مرگ می هراسد. اندیشه و تفکر، خرابکار، انقلابی، ویرانگر و هراس آور است. اندیشه نسبت به امتیازات و برتری ها، نسبت به نهادهای شکل گرفته [و] نسبت به عاداتی که از سر تن آسایی و تن آسانی است بیرحم و خشن است، اندیشه هرج و مرج طلب و عصیانگر است، در مقابل قدرت بی تفاوت است و نسبت به فرد و حکمتهای قدیمی بی توجه است اندیشه به درون گودال جهنم می نگرند و از آن وحشتی بخود راه نمی دهد. [...] اندیشه بزرگ سریع و آزاد است، اندیشه پرتو جهان است و شکوه راستین انسان.
- نهاد و عاملی که از وحشت ریشه و مایه گرفته باشد نمی تواند زندگی را به پیش راند و موجبات اعتلای روحی را فراهم آورد. ولی امید، نه وحشت در امور زندگی اصل خلاقیت را تشکیل میدهد. آنچه که انسان را برتر جلوه داده [و] از کوشش وی برای نیل به آنچه که بهتر است ناشی میشود، نه آنکه از تلاش وی برای اجتناب از آنچه که ناپسند انگاشته میشود.
- نیازها بی آنکه ارتباطی به خواستهها و تمایلات داشته باشند بطور فزاینده ای رشد میگیرند همانگونه که زندگی متفاوت از آنچه که در ابتدا بود شکل گرفته است. زندگی ابتدایی مبتنی بر غرایز بود، حال آنکه زندگی امروز بر نیازهای غیرواقعی و تحمیلی پایه گذارده شده است.
- اخلاق سنتی ما دچار خطا شده است بدین خاطر که بر این نکته تاکید دارد که چه نباید وقوع یابد نه آنکه چه باید واقع گردد.

- نه قانون و نه عقاید عمومی اجازه دخالت در روابط خصوصی مرد و زن را ندارند مگر آنکه پای کودک به میان آید .
- در جولانگاه زناشویی همانند هر فضای اجتماعی دیگری ، آزادی زیر بنای اندیشه سیاسی است .
- معتقدین مذهب سنتی برای دست یافتن به اهداف مذهبی ناگزیر هستند به گذشته بنگرند نه به آینده و این دقیقاً مفهوم ارتجاع است .
- بهترین زندگی آن است که انگیزه های خلاقه بیشترین و انگیزه های مالکیت کمترین نقش را در زندگی بعهدہ گیرند .

تحلیل ذهن<sup>۱۶۵</sup> - The Analysis of Mind

• فرض اینکه عالم ۵ دقیقه قبل ناگهان به همین حالی که هست وجود آمده و ساکنان آن یک گذشته بالکل موهومی را «به خاطر می آورند» عقلاً محال و ممتنع نیست. میان امور و حوادث در ازمئه مختلفه هیچگونه علاقه و رابطه عقلی ضروری وجود ندارد پس هیچ امری که در حال حاضر یا در آینده واقع میگردد نافی این فرض نیست که عالم ۵ دقیقه پیش وجود آمده است.

• ملاحظات اخلاقی بزرگترین دشمن روح علمی است و اگر خواسته باشیم به حقیقت امور برسیم باید این ملاحظات را از ذهن خویش بیرون نماییم.

• اسرار و امور باطن بسیار دلپذیر و لذت بخش است اما چون مبتنی بر جهل است خلاف مبانی و موازین علمی است. انسان از حیوان آمده است و بین امیال او و میل کوچکترین آمیب فاصله و اختلاف اساسی وجود ندارد.

• اشتباه عقیده عامه درباره غریزه از این جهت است که آنرا مصون از خطا و واجد حکمتی فوق طبیعی میدانند که قابل هیچگونه تغییر و تعدیلی نیست. اما این توهم محض است. غریزه علی القاعده بسیار بی حساب و غیردقیق است بنحوی که در موارد عادی از آن نتیجه حاصل میشود اما هر گونه عامل غیر عادی باعث انحراف و گمراهی آن میگردد.

• کلیه معتقدات بدوی و سطحی ما چه درباره خودمان و چه درباره جهان بیرون همواره خالی از تأمل و در معرض خطاست و کسب احتیاط در هر دو جهت علی السویه لازم و مشکل است. ما نه فقط غالباً فاقد آگاهی از وجود اعتقاد یا میلی در خودمان هستیم بلکه غالباً فی الواقع درباره آن اشتباه میکنیم.

• آنها که بینش نسبتاً مستقیمی از امور واقع دارند غالباً از تحویل اشراقات خود به بیان لفظی عاجزند و آنها که الفاظ را در اختیار دارند معمولاً بینش و اشراق را از دست داده اند به همین جهت است که استعداد فلسفی اعلی چنین نادر است، زیرا مستلزم جمع بین بینش و اشراق بلاواسطه و الفاظ و اصطلاحات انتزاعی است و این کاری است بس دشوار که حتی کسانی که واجد آن میشوند بزودی آن را از دست میدهند.

مسائل فلسفه<sup>۱۶۶</sup> – The Problems of Philosophy

- فلسفه ولو قادر به پاسخ دادن به تمام سئوالاتی که می خواهیم نباشد لافل دارای این قدرت است که سئوالاتی را طرح نماید که علاقه ما را به بررسی عالم بیشتر جلب کند و عجب و غرابتی را که در زیر سطح ظاهر عادی ترین و مأنوس ترین اشیا و امور روزمره نهفته است بر ما عیان سازد .
- امکان این هست که کلیه اعتقادات ما یا هریک از آنها بر خطا باشد و لذا میبایستی که همه آنها را با قید شک و احتیاط قبول کرد اما دلیلی بر مردود دانستن هیچ اعتقادی جز به استناد عقیده دیگر نداریم .
- هر چند حصول شناسایی با نفس خودمان محتمل است اما قول به حصول آن بالقطع و بدون شک دور از عقل و خرد است .
- اهمیت عمده علم به وصف این است که ما را قادر میسازد از حدود تجارب شخصی خویش تجاوز کنیم و با اینکه علم ما فقط به حقائق تعلق میگیرد که کاملاً مرکب از اجزاء و مقومات مورد تجربه و شناسایی ماست معهدا می توانیم درباره اموری که هرگز به تجربه ما در نیامده علم به وصف حاصل کنیم .
- هر عقیده ای صدق و صحت دارد هرگاه در مقابل آن واقعیتی مطابق خود آن باشد و اگر چنین مطابقتی با واقع نباشد کذب و باطل است .
- به نظر من حصول معرفت به احوال عالم من حیث المجموع از راه مابعدالطبیعه نیست و براهین و استدلالات آن بر اینکه به موجب قوانین منطقی فلان چیز باید موجود باشد و فلان چیز نمی تواند موجود باشد تاب نقد و بررسی ندارد .
- تفکر فلسفی نه تنها متعلق افکار ما را بسط و توسعه میدهد بلکه دائره متعلقات اعمال و احساسات را نیز وسیع تر میسازد و ما را اهل و ساکن عالم قرار میدهد نه تابع بلده محصوره ای که با بقیه جهان در حال جنگ و خلاف است . آزادی حقیقی انسان در همین است که اهل جهان بزرگ باشد و بدین وسیله از تحت رقیب خوف و رجا و تنگ نظری حاصل از آن خلاصی یابد .
- فلسفه را نباید به خیال تحصیل پاسخ هایی صریح و قطعی به مسائل که مطرح میسازد مطالعه کرد ، زیرا صحت و سقم این پاسخ ها را نمی توان بقطع معلوم کرد بلکه باید آن را برای اطلاع از خود این مسائل بررسی نمود ، زیرا این مسائل و مشکلات دائره مفاهیم ما را درباره امور ممکنه وسیع تر میکند و تخیل عقلانی ما را مایه میدهد و از یقین و اطمینانی جزمی که دریچه ذهن را به روی تفکرات نقدی و نظری مسدود میسازد جلوگیری می نماید و از همه بالاتر به واسطه خوض و تأمل در عظمت عالم ذهن را نیز وسعت و عظمت می بخشد و آن را مستعد اتحاد با وی میسازد و همین اتحاد است که خیر اعلی و غایت اقصای آن بشمار میرود .

## اخلاق و سیاست در جامعه<sup>۱۶۷</sup> – Human Society in Ethics and Politics

- فرق اخلاقیات و علوم در آنست که عواطف و احساسات هیجان آمیز عناصر اساسی اخلاقیات را تشکیل میدهند و حال آنکه علوم مبتنی بر ادراکات و محسوسات است .
- بدون اخلاق اجتماعی ، اجتماعات نابود میگردند و بدون اخلاق فردی بقای اجتماع ارزشی ندارد . بنابراین برای یک دنیای خوب ، اخلاق اجتماعی و فردی متساویاً لازمند .
- سقوط کلی اخلاق را که پس از ظهور ناگهانی آزادی فکر حادث میشود می توان مربوط به فقدان یک اساس منطقی در اخلاقیات «سنتی» دانست .
- وجدان بخودی خود نیروی هرزی است که هدف معینی ندارد و هیچ نوع سیستم حکومتی را نمی توان بر اساس آن بنانهاد . [...] تولستوی و گاندی در اواخر عمر معاشرت جنسی را حتی بین زن و شوهر عمل بدی میدانستند ، من دلیل واقعی اقامه شده از طرف آنها را نمیدانم ولی فکر میکنم که دلیلشان نظیر دلیلی باشد که توسط سنت اگوستین در «شهر خدا» مطرح شده است . نهایت اینکه با نظریه سنت اگوستین کمی فرق دارد . بدین ترتیب معیار یک نفر در مورد تشویق و توبیخ ممکن است با معیار همسایه اش فرق داشته باشد ، و اگر او مردی «باوجدان» باشد از معیار خود پیروی میکند نه از معیار همسایه .
- اگر در طول زندگی خود مرتکب ، قتل ، دزدی ، زنا ، پیمان شکنی ، کفرگویی و بی احترامی نسبت به والدین ، کلیسا و پادشاه خود نشوید در عرف عمومی شما از لحاظ اخلاقی قابل ستایش هستید حتی اگر هرگز یک کار خوب ، جوانمردانه یا مفید هم انجام نداده باشید . این استنباط بسیار ناقص در مورد پرهیزکاری، مولود اخلاقیات مبتنی بر تابو است و تاکنون ضررهای فراوانی در بر داشته است .
- افراط در لذت گرایی حیات را بکلی از بین میبرد و باعث میشود که شخص نتواند خلاقیت هنری داشته باشد و از هنر لذت ببرد ، و یا عشق و عواطف خود را خودبخود آشکار سازد .
- امیال درست امیالی هستند که با تعدادی هر چه بیشتر از امیال ، مقارن باشند . امیال نادرست آنهایی هستند که ارضائشان منوط به سرکوبی امیال دیگر باشد .
- بعنوان یک فیلسوف ، در عین اینکه اصل کلی علیت را قابل تردید میدانم ، بعنوان فردی که دارای شعور اجتماعی است آنرا یک اصل مسلم حتمی در جریان امور می شناسم .
- فرضیه آزادی اراده در هیچ اصل اخلاقی منطقی ضروری نیست و تنها در اخلاق انتقامی که وجود جهنم و بهشت را موجه جلوه میدهد و در آن گناهکار بدون توجه به فایده ی مجازات باید مجازات شود اصولی است .

[...] «گناه» بجز در معنای رفتاری که اجتماع یا خود شخص آن را تقبیح میکند، تصویری نادرست است، زیرا وجود این تصور وقتی که دیگران خلاف کرده اند در ما موجب ایجاد حس انتقام جویی و ظلمی غیرلازم میشود در صورتیکه وقتی ما خود را محکوم میدانیم تنها احساس حقارت خفیفی به ما دست میدهد. [...] البته رد کردن مفهومی «گناه» به این معنی نیست که ما معتقدیم فرقی بین اعمال درست و نادرست وجود ندارد. اعمال درست آنهایی هستند که قابل تمجیدند و اعمال نادرست اعمالی هستند که قابل سرزنش باشند. تمجید و سرزنش بعنوان محرک هایی قوی برای ترویج اعمالی که به حال اجتماع مفید است باقی خواهند ماند.

- من مجازات را فی نفسه بد میدانم و تنها آن را در صورتی موجه بحساب می آورم که اثرش اصلاح و یا ممانعت از تکرار باشد.

- ما همگی ساخته اوضاع و احوال و شرایط و مقتضیات محیط اطراف خود هستیم و اگر چنین وضعی موجب عدم رضایت همسایگان است وظیفه ایشان است که برای اصلاح ما راهی بیابند و بعقیده من ممنوعیت های اخلاقی بندرت می توانند بهترین راه حل برای نیل به این مقصود باشند.

- گرچه فلسفه نیچه رؤیای محض است ولی در عمل کابوس وحشتناکی است.

- به نظر من «لذت» نزدیکترین چیزی نیست که ما بتوانیم آن را صفت مشترک اکثریت بزرگ اعمال مجاز بدانیم. من معتقدم که چیزهای دیگری مانند هوش و حس زیباشناسی را هم باید اضافه کنیم. [...] اگر معجزات امکان داشتند و ما می توانستیم درست همان زندگی را که ترجیح میدادیم انتخاب کنیم، اکثر ما آن نوع زندگی را انتخاب میکردیم که در آن حداقل، فرصتی نیز برای استفاده از نکات ظریف، لذایذ روحی، هنر و خرد وجود داشته باشد. ما این نوع زندگی را به زندگی که صرفاً صرف حوریهای بهشتی و شراب و حمام گرم [لذت بخش و سکرآور] شود ترجیح میدادیم.

- برای قبول نظریه های اخلاقی، ما به حقایق مدرکه متوسل نمی شویم، بلکه به هیجانان و احساساتی که به مفاهیم «حق و ناحق»، «درست و نادرست» و «خوب و بد» جان داده اند متکی هستیم.

- بخش عمده تعقیب نفع عمومی استفاده از آزادی های فردی بدون ایجاد ضرر و زیان برای دیگران است و انجام این امر سبب بروز مبارزات دائمی در زمینه آزادی و قدرت گردیده و میرساند که قدرت منشاء تقوی و فضیلت است.

- آنانکه سخت محتاج به تمجید و تحسین هستند، همیشه غرق در حسد و حسرتند چون میدانند که تحسین و تمجید اندازه ای دارد و اگر کسی مورد تمجید و تحسین قرار گرفت ممکن است دیگری از آن محروم شود.

- یک اصل اخلاقی را به وسیله ی احساسات هیجان انگیزی که عامل آنست می توان مورد قضاوت قرار داد. [...] یک بررسی منصفانه نشان میدهد که یک اصل اخلاقی اعم از اینکه معتبر باشد یا نه آنچه سبب میشود



که مردم بدان به پیوندند آنست که اصل مزبور مخرجی برای هیجانات غیرواقعی به ویژه ستمکاری، حسد و احساس لذت در تفوق طلبی به وجود می آورد.

• بعقیده من محرک عمده دانش پژوهی همان عشق به قدرت است. و همچنین کلیه پیشرفتهای تکنیک علمی بر همین اساس متکی است.

• ترس بخودی خود باعث خفت و زبونی است و به آسانی تبدیل به وسواس میگردد، و بعد از آن سبب پیدایش نفرت از آنچه که می ترسیم گشته و سرانجام به ظلم و بیدادگری منتهی میشود. در جامعه هیچ چیز مانند امنیت، اثر نیکو بر انسان باقی نمیگذارد.

• برای بشر امکان ندارد که در مسأله لذت و سعادت به زندگی حیوانات که ناشی از بی فکری است رجعت نماید. سعادت که هدف اوست باید با استمداد و استفاده از هوش و ذکاوت بدست آید و اگر در راه رسیدن به آن با شکست مواجه شود بخاطر افراط گرایی نیست بلکه بعلت نقص و ناتوانی در صفات ممتازة انسانی او می باشد.

• ارزش تخیل تنها بواسطه موضوعات هنری یا اصلاح روابط بین انسان ها نیست بلکه در قسمتهای بسیار ساده و خشک علوم، ضرورت آن همانقدر احساس میشود که در یک غزل احساس میشود.

• عقایدی که متکی بر مشاهدات و دلایلی نباشد نماینده تغییرات نفسانی کسانی است که آنها را بوجود آورده اند.

• اخلاقیون سختگیر غالباً حواس پنجگانه را عامل لذت و خوشی میدانند و با احتراز و اجتناب از آن متوجه نیستند که لذت کسب قدرت به نظر هم مسلکان آنها که شایان کمال توجه است در دایره ترک لذات نفس منع و تحریم نشده است.

• هر قدر همبستگی بیشتر باشد به همان اندازه فرصت برای پیروزی بیشتر است و هر قدر میزان رقابت زیادتر گردد به همان نسبت انگیزه تعاون در بین هر گروه زیادتر خواهد بود.

• هیچگاه به این تصور نباشید که آنان که مورد تنفر شما هستند حتماً سزاوار نفرت میباشند. [...] تنها چیزی که بشر را نجات می دهد تعاون و همکاری است [...].

• آنچه را که دنیا به آن نیازمند است اصول دین نیست بلکه وضع تحقیقات علمی است که با ایمان به اینکه زجر و آزار میلیونها بشر جایز و روا نباشد توأم گشته است.

• کسانی که برای پرورش استعداد های خداداد حداکثر مجاهدت و کوشش را می نمایند می توانند به سعادت واقعی نائل گردند.

علم و مذهب<sup>۱۶۸</sup> - Religion and Science

- آئین مذهبی با تئوری علمی ، در این امر اختلاف دارد که آن مدعی است حقیقت ابدی و مطلق و قطعی را اعلام نموده ، در صورتی که علم پیوسته جنبه موقت خود را حفظ میکند ، [...] روش علمی مطلقاً قادر نیست به استدلالی برسد که کامل و قاطع باشد .
- هیچ نوع شایستگی واقعی قادر نیست بنحو سوا نشدنی با معتقداتی که بنیان اساسی ندارد ، متحد و جور بماند ، لذا ، اگر معتقدات حکمت الهی بدون اساس متینی بودند ، قادر نبودند در حفظ آنچه که در روح مذهبی نیک و ممدوح است ، توفیق حاصل نمایند .
- مردم بیشتر بیزارند که از تکرار کلمه «خدا» احتراز جویند تا فکری که این کلمه تا کنون در نهادشان متجلی ساخته است رها سازند .
- به نظر اعجاب آمیز است که زندگانی ، برحسب تصادف و اتفاق ظهور نموده باشد اما در جهانی به این وسعت ، در جهان بی کران هیچ موجبی در دست نیست که چنین تصادفی پیش نیاید .
- اگر من قدرت مطلق را با میلیاردها سال برای انواع آزمایش ها در اختیار داشتم ، من تصور نمیکنم ، از محصول خود در خلق آدمی مباحث فراوانی دارا بودم .
- [...] همه فکر مربوط به بدی یا خوبی ، مربوط است به میل . [...] آنچه که همه ما طالبیم و میل داریم «نیک» است و هر چه که از آن احتراز می جوئیم بد و شر : چنانچه تمایلات ما به همه چیز ، متشابه بود ، موضوع به همین جا پایان می یافت ، اما متأسفانه تمایلات ناقص یکدیگرند : اگر من بگویم : آنچه من می خواهم خوب است ، همسایه من میگوید : نه ، آنچه که من میخواهم . اخلاق کوششی است (که به عقیده من بی حاصل مانده) در فرار از این تضاد . [...] اخلاق کوششی است برای اینکه یک اهمیت و جنبه عمومی و نه تنها شخصی به بعضی از انواع تمایلات ما داده شود .

<sup>۱۶۸</sup> - ترجمه رضا مشایخی ، انتشارات دهخدا ، ۱۳۵۴

## جهانی که من می شناسم<sup>۱۶۹</sup> – Bertrand Russell Speaks His Mind

پیامی برای بشریت فردا :

• شما از برکت دانش و معلومات خود ، قدرتها و استعداد هایی دارید که نظیر آن هیچوقت در اختیار بشر نبوده است ، شما می توانید این انرژی ها را هم در راه خوب مصرف کنید و هم در راه بد تلف نمائید . اگر شما مفهوم همبستگی خانوادگی را درک کنید ، یعنی به ارتباطی که همه انسانها را بهم پیوند میدهد وقوف حاصل نمایید ، اگر شما این مطلب را بفهمید که سعادت و بدبختی هر یک از افراد بشر به سعادت و بدبختی سایر افراد بستگی دارد ، آن وقت انرژی و نیروی عظیم خود را در راهی مفید و عام المنفعه بکار خواهید انداخت . گذشت دورانی که اقلیتی محدود - به قیمت فقر و بدبختی توده ای انبوه- در ناز و نعمت زندگی میکردند دیگر آن زمان سپری شد ، دیگر مردم زیر بار زور نمی روند . اگر میخواهید خوشبخت باشید باید خوشبختی خود و همسایگان خود را نیز برسمیت بشناسید . گمان میکنم انسانها تحت تأثیر یک تعلیم و تربیت عقلانی ، بدین مطلب پی خواهند برد که « خوشبختی هر یک از آنها مشروط به تامین خوشبختی دیگران است . » اجتماعی که من اغلب اوقات درعالم خیال تصور میکنم این است که ، در آن همه افراد از موهبت آزادی برخوردارند . اجتماعی که افراد آن همگی قوی ، سالم و تیزهوشند . و بالاخره اجتماعی که در آن نه ظلمی وجود دارد و نه مظلومی ، دنیای با وجدانی که در آن منافع عمومی رقابت های خصوصی را تحت الشعاع قرار میدهد ، اجتماعی که در آن تلاش همه مردم در جهت انجام اعمال بزرگی که ثمره دانش و اندیشه بشری است بکار خواهد رفت . آری اگر انسانها اراده کنند چنین دنیایی در نهایت سهولت بوجود خواهد آمد ، و اگر چنین دنیایی بوجود آید و یا زندگی آغاز کند ، آنوقت دنیایی خواهیم داشت پرافتخار ، درخشان و از نظر ابداع و هیجانات دلپذیر زندگی ، خوش بخت ترین و غنی ترین دورانی خواهد بود که تا به امروز ، هرگز نظیر آن وجود نداشته است .

<sup>۱۶۹</sup> - ترجمه روح الله عباسی ، انتشارات امیرکبیر ، ۱۳۴۵

این کتاب دربردارنده یک رشته مصاحبه تلویزیونی برتراند راسل با وودرو وایات (Woodrow Wyatt) است .

## آرمانهای سیاسی - Political Ideals

• جامعه نمی تواند بدون قانون و نظم وجود داشته باشد ، و نمی تواند پیشرفت کند مگر با ابتکار نو آوران پرشور . با این همه قانون و نظم همیشه دشمن نوآوری است ، و نوآوران تقریباً همیشه ، تا اندازه ای ، آشوبگرای اند . آنان که ترس از بازگشت بسوی توحش بر اندیشه هاشان فرمانرواست اهمیت قانون و نظم را تأکید میکنند ، در حالی که آنان که از امید پیشرفت به سوی تمدن الهام میگیرند معمولاً از نیاز به ابتکار فردی آگاه ترند . این هر دو «طبع» لازم اند ، و حکم خرد این است که به هریک اجازه داده شود تا هر جا که بر بهره است ، آزادانه کار کند . اما آنان که جانبدار قانون و نظم اند ، از آنجا که رسم و غریزه نگاهداری وضع موجود نیز به نیروشان می افزاید ، نیازی به دفاعی استدلالی ندارند . برای نوآوران است که هستی داشتن و کارکردن توأم با دشواری است . هر نسل بر آن است که این دشواری چیزی است از گذشته ، اما هر نسل تنها نوآوری های گذشته را روا میدارد . نوآوران روزگار خود آن نسل باز با همان آزارها روبرو میشوند ، چنان که گویی اصل رواداری [ و برد باری در برابر اندیشه ها و کردار دیگران ] را هیچکس هرگز نشنیده است [...] .

• جهان پر از شرهای پیشگیری پذیر است که بیشتر انسانها از پیشگیری شدن آنها شاد خواهند شد . با این همه ، این شرها همچنان هستند ، و هیچ گام موثری در راه از میان بردن آنها برداشته نمی شود . این پارادوکس مایه شگفتی بهی خواهان بی تجربه میگردد و چه بسیار به سرخوردگی کسانی می انجامد که دشواری دگرگون کردن سازمانهای انسانی را دریافته اند . اکثریت عظیمی در هر کشور متمدن جنگ را چون یک ترس بازشناخته اند . اما این بازشناسی از جنگ پیشگیری نمی کند . آشکارا است که توزیع نا عادلانه ثروت برای کسانی که توانگر نیستند باید شری باشد ، و اینان نه دهم جمعیت اند . اما این چگونگی همچنان پابرجاست . خودکامگی دارندگان قدرت برای بخش وسیعی از انسانیت سرچشمه رنج ها و تیره روزی های نالازم است ، اما قدرت همچنان در دستهایی کم شمار می ماند ، و اگر هیچ [ پیشامدی در راه باشد ] می رود که بازهم متمرکز شود [...] . جنگ<sup>۱۷۰</sup> همه کسانی را که آرزوی جهان بهتری دارند به میدان می طلبد . سیستمی که نتواند انسانیت را از بلایی چنین وحشتناک برهاند ، در جایی ، عیبی دارد ، و نمی توان به هیچ نحوه پایداری اصلاحش کرد ، مگر آنکه خطر جنگ های بزرگ در آینده را بتوان بسیار ناچیز گرداند . اما جنگ تنها آخرین گل درختی شیرین است . حتی در زمان صلح نیز زندگانی اکثر مردان آکنده از رنج ها و کارهای توانفرساست ، اکثر زنان محکوم به جان کندن هستند که امکان نیکبختی را ، پیش از آن که جوانیشان بگذرد ، در آنان تقریباً میکشد ، و اکثر کودکان بی خبر از آنچه اندیشه هاشان را گسترش خواهد داد و نیروی خیالشان را بر خواهد انگیخت بزرگ میشوند . اندک کسانی را که خوشبخت ترند نیز تبعیضات ناعادلانه شان دشمن آزادی میگرداند و اینان نیز از ترس خشم بیدار شونده توده ها ستمگر میشوند . از برترین تا فرودست ترین ، تقریباً همه مردان درگیر ستیزه اقتصادی اند ، ستیزه بر سر بدست آوردن آنچه حقشان است ، یا نگاهداشتن آنچه حقشان نیست . [...] دارایی خواهی - شهوت داشتن و نگاهداشتن - سرچشمه نهایی جنگ و بنیاد همه بدیهایی است که جهان سیاسی از آنها رنج میبرد . تنها با کاستن نیروی این شهوت و چیرگی آن بر زندگانی روزانه ماست که سازمانهای نو می توانند بهرهایی پایدار برای انسانیت بار آورند . می توان سازمانهایی بنیاد نهاد که فرمانروایی از را بکاهند ، اما این کار تنها با بازسازی کل سیستم

اقتصادی ما ممکن است . سرمایه داری و سیستم مزدوری باید نابود شوند ، اینان دو هیولای همزادند که زندگانی جهان را دارند می خورند . به جای آنها ، ما به سیستمی نیازمندیم که بر کششهای غارتگرانه انسان لگام زند و این بیداد اقتصادی را که میگذارد برخی در بیکاری توانگر باشند ، در حالی که دیگران به رغم کار و رنج مدام خود تهیدستند ، کاهش دهد ، اما بیش از همه ، ما به سیستمی نیازمندیم که خودکامگی کارفرما را نابود کند [...] .

جهان بینی علمی<sup>۱۷۱</sup> - The Scientific Outlook

- من بعنوان یک دانشمند به این سادگی باور نمیکنم که نظام موجود بناگهان با یک انفجار آغاز پیدا کرده است ، از نظر غیر علمی نیز به همان اندازه بی میل هستم که انفصال تلویحی را در طبیعت خدایی بپذیرم . در عین حال ، خود نیز نمی توانم نظری عرضه کنم که این بن بست را برطرف کند .
- استنباط خالق ، مترادف است با استنباط یک علت ، و استنتاج های علی در حوزه علم فقط زمانی مجاز هستند که از قوانین علی آغاز شده باشند . خلقت از عدم چیزی است که به تجربه ممتنع است . از اینرو تصور اینکه جهان بدست خالق آفریده شده ، به هیچ وجه منطقی تر از این فرض نیست که جهان بدون علت ایجاد شده است چه این هر دو ، قوانین علی ای را که ما قادر به مشاهدهشان هستیم ، با یک قوه نقض میکنند . [...] سبکباری خاصی از فرض اینکه جهان بدست خالق خلق شده است ، عاید نمی شود . چه اعم از اینکه جهان آفریده شده یا نشده باشد ، به هر حال همان است که هست .
- انسان سرمست از باده قدرت ، فاقد خردمندی است و تا زمانی که او حاکم بر جهان باشد ، دنیا محلی عاری از زیبایی و خالی از سرور خواهد بود .
- در عشق اصیل انگیزه ای برای طلب نوعی از دانش نهفته است که وحدت عرفانی هم از آن مایه میگیرد .
- علم که در آغاز ، دنباله رو حقیقت بود ، اینک با حقیقت سر جدال دارد ، زیرا حقیقت تام ، با شک علمی تام ملازمه می یابد .
- قدرت در نفس خود از هدفهای زندگی نیست بلکه وسیله ای است در خدمت سایر هدفها و تا روزی که انسان متوجه هدفهایی نشود که قدرت وسیله و خادم تحقق آنهاست ، علم نخواهد توانست چنانکه باید به حال زندگی سودمند باشد .
- حتی مهمتر از نفس معرفت ، زندگی هیجانانگیز است دنیایی که از خرسندی و عاطفه تهی باشد ، عاری از هر گونه ارزش است .
- خطرها موجودند ولی احتراز ناپذیر نیستند و امید به آینده ، حداقل به اندازه وحشت از آن منطقی است .

<sup>۱۷۱</sup> - ترجمه حسن منصور ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۵۱

پیروزی سفید<sup>۱۷۲</sup> - Unarmed Victory

- من خود به سوسیال دموکراسی اعتقاد دارم . از کمونیسم بیزارم ، زیرا غیر دموکراتیک است<sup>۱۷۳</sup> و از کاپیتالیسم بیزارم ، زیرا بهره کشی و استثمار را تجویز میکند .<sup>۱۷۴</sup>
- بعداز اختراع سلاح های هسته ای تنها راه جلوگیری از فاجعه مطلق ، همزیستی مسالمت آمیز است .
- تقسیم جوامع به «خوب و بد» عادت کودکانه ایست که با افسانه های کودکی در اذهان رشد کرده است . همه ما ترکیبی از نیکی و بدی هستیم و فزونی نیکی نزد کسانی که غرق در خودمحموری و خودبینی هستند بیشتر نیست .
- ملی گرایی را دو وجه است : عشق به موطن خود ، و نفرت از دیگر کشورها . یکی شایسته است و دیگری بد و ناپسند ، [...] تا آنجا که ملی گرایی آزادی کشورهای تحت ستم را موجب شده است باید مورد پشتیبانی قرار گیرد ، اما زمانیکه فراتر رفته سلطه زورمند را تسهیل کند ، به نیرویی شیطانی مبدل میشود که در دنیای امروز ، می تواند زورمندان و ضعفا را یکجا به ورطه نابودی بکشاند .
- یگانه راه حل مطمئن و غایی برای پیشگیری از جنگ با سلاح های تخریب عمومی تشکیل دولت جهانی است .

<sup>۱۷۲</sup> - ترجمه پرویز مهاجر ، انتشارات رازی ، چاپ اول ۱۳۶۳

<sup>۱۷۳</sup> - «جنبه انترناسیونالیست مرام کمونیسم بی اثر بوده است ، ولی [در] رد لیبرالیسم توفیق فراوان یافته است .»

قدرت ، برتراند راسل - ترجمه نجف دریابندری ، فصل ۷

<sup>۱۷۴</sup> - صفحه ۱۳

## زندگی‌نامه برتراند راسل بقلم خودش<sup>۱۷۵</sup> – The Autobiography of Bertrand Russell

• شور و شوق سه گانه ای ، ساده ، ولی توانکاه و مرد افکن بر زندگی من فرمانروا بوده اند : شوق شوریدگی عشق ، شوق راه جویی به دانش ، و شوق از میان برداشتن رنجهای آدمیان . این شورها چون بادهای توفنده مرا به این سو و آن سو کشانده ، به سرکشی و طغیان خوانده ، و به ژرف دریاهای دلپره و بسوی پرتگاه یأس و نومیدی رانده اند .

• و همه این دیوانگی ، همه این هاری ، همه این مرگ شرربار تمدن و امیدهای ما ، از آن روی ببار آمده است که مجموعه ای از بزرگان صاحب مقام ، دارای زندگی مجلل ، اغلب ابله و همه بی مغز و بی قلب ، تصمیم گرفته اند که چنین شود ، اما هیچیک از آنان خدشه بی نهایت کوچکی را که به غرور وطنش وارد شود تحمل نکند .<sup>۱۷۶</sup>

• در ورود به زندان مأمور (زندانی) که مکلف بود خصوصیات مرا ثبت کند [...] از مذهب پرسید ، جواب دادم : «لادری» . پرسید چطور نوشته میشود ، و بعد آهی کشید و گفت : « خوب ، چند جور مذهب هست ، اما گمانم همه یک خدا را می پرستند . » این نکته تا یک هفته مرا دلخوش داشت .

• به من گفته بودند که چنینان گفته اند که مرا در کنار «دریاچه غربی»<sup>۱۷۷</sup> بخاک خواهند سپرد و به یاد بودم مقبره ای خواهند ساخت . اندکی متأسفم که چنین نشد ، زیرا ممکن بود بدل به خدا شوم ، و خدا شدن برای کسی که منکر وجود خدا است خیلی شیک است .<sup>۱۷۸</sup>

• در بازگشت به انگلستان [...] دستنویس تاریخ فلسفه غرب خود را همراه داشتم ، و مأموران تیره بخت سانسور مجبور بودند که کلمه به کلمه آن را بخوانند مبدا اطلاعاتی در برداشته باشد که بحال دشمن سودمند افتد . لیکن سرانجام خشنود شدند که دانش فلسفه آلمانی ها را بکار نخواهد آمد ، و بسیار مؤدبانه به من اطمینان دادند که از خواندن کتابم مستفیض شده اند ، و اذعان میکنم که این گفته شان را باور نکردم .<sup>۱۷۹</sup>

• [...] بهترین سالهای عمرم را صرف اصول ریاضیات کردم ، به این امید که در جایی راهی به دانش برم . و همه این کوشش ، به رغم سه مجلد بزرگ ، در درون به تردید و سرگشتگی انجامید . در مورد فلسفه وقتی که بتأثیر مور ، اعتقاد به آرمان گرایی آلمانی را دور انداختم ، از لذت این باور برخوردار شدم که جهان محسوس واقعیت دارد . اما این لذت ، بیشتر زیر نفوذ فیزیک ، ذره ذره رنگ باخت ، و به وضعی دچار شدم که بی شباهت به وضع بارکلی نبود ، به استثنای خدای او و رضای خاطر ناشی از اعتقادش به کلیسای انگلستان .<sup>۱۸۰</sup>

<sup>۱۷۵</sup> – ترجمه احمد بیرشک ، انتشارات خوارزمی ، چاپ اول ۱۳۷۷

<sup>۱۷۶</sup> – به مجله نیشن [ملت] لندن ، ۱۵ اوت ۱۹۱۴

<sup>۱۷۷</sup> – بهترین مناظر چین را دارد و گرداگرد آن تپه های پوشیده از جنگل و پر از بتکده و معبد است .

<sup>۱۷۸</sup> – صفحات ۵۶۶ و ۵۶۷

<sup>۱۷۹</sup> – صفحه ۷۸۷

<sup>۱۸۰</sup> – صفحه ۶۱۲



• از راه قانون و تهدید به زندان به جنگ هرزگی رفتن کاری است که زیانش بیشتر از سود آن است. نتیجه این کار افزودن هاله ای از شرارت لذت بخش و فریبنده به چیزی است که فقط ممکن است ابلهانه باشد یا شیرانه جلوه کند.<sup>۱۸۱</sup>

• شاید راهی را که به جهان انسانهای آزاد و خوشبخت می‌رسد، کوتاهتر از آنچه به راستی هست فرض کرده باشیم، لیکن در این فکر اشتباه نکرده ام که وجود چنین جهانی ممکن است و می‌ارزد به امید نزدیکتر ساختن آن زندگی کنیم. من تمامی عمر به دنبال رؤیایی بوده ام هم خاص و هم عام. خاص: دوست داشتن آنچه شریف است، زیباست، مهربان است، اجازه دادن به لحظات تأمل و تفکر که حکمت نثار اوقات ناسوتی کنند. عام: خیال بستن جامعه ای که باید بوجود آید، جامعه ای که در آن افراد آزادانه رشد کنند و حقد و حرص و حسد از بی غذایی بمیرند. من به این چیزها ایمان دارم و جهان با تمامی زشتی هایش در من تزلزلی پدید نیاورده است.<sup>۱۸۲</sup>

<sup>۱۸۱</sup> - صفحه ۱۰۱۵

<sup>۱۸۲</sup> - این پاراگراف، ترجمه احمد سمیعی است.

• قضیه ۴۳-۵۴ :

\*54·43.  $\vdash \therefore \alpha, \beta \in 1 . \supset : \alpha \cap \beta = \Lambda . \equiv . \alpha \cup \beta \in 2$ *Dem.* $\vdash . *54·26 . \supset \vdash \therefore \alpha = \iota'x . \beta = \iota'y . \supset : \alpha \cup \beta \in 2 . \equiv . x \neq y .$  $[*51·231] \qquad \equiv . \iota'x \cap \iota'y = \Lambda .$  $[*13·12] \qquad \equiv . \alpha \cap \beta = \Lambda \qquad (1)$  $\vdash . (1) . *11·11·35 . \supset$  $\vdash \therefore (\exists x, y) . \alpha = \iota'x . \beta = \iota'y . \supset : \alpha \cup \beta \in 2 . \equiv . \alpha \cap \beta = \Lambda \qquad (2)$  $\vdash . (2) . *11·54 . *52·1 . \supset \vdash . \text{Prop}$ 

From this proposition it will follow, when arithmetical addition has been defined, that  $1 + 1 = 2$ .

